خـزان در بهـــاران



علیرضا مهرپرور


بسم الله الرحمن الرحیم

خزان در بهاران

نویسنده:

علیرضا مهرپرور

ناشر چاپی:

علیرضا مهرپرور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خزان در بهاران

مشخصات کتاب

نویسنده : علیرضا مهرپرور

ناشر : علیرضا مهرپرور

نوحه عزاداری اربعین

اربعین آمد و شد وقت عزا شد جهان نوحه‌سراآل طاها شود از شام بلاـ وارد کربلااربعین آمد و شد وقت عزا شد جهان نوحه‌سرازینب خسته‌دل زار غمین با یتیمان حزینمی‌زند بوسه به صد آه و نوا به مزار شهدااربعین آمد و شد وقت عزا شد جهان نوحه‌سراگوید از رنج سفر بادل ریش به برادر غم خویشکه هم از کوفه هم از شام به ما رفت بسیار جفااربعین آمد و شد وقت عزا شد جهان نوحه‌سرادر خرابه به حضور سر تو ز غمت دختر توداد جان از ستم و جور و جفا جور این قوم دغااربعین آمد و شد وقت عزا شد جهان نوحه‌سراوه زنا بخردی ابن زیاد آه از آن تیره نهادکه به اولاد رسول دو سرا چه ستم داشت روااربعین آمد و شد وقت عزا شد جهان نوحه‌سراآل یاسین و به در گاه یزید وای از آن شوم پلیدکافر ظالم بی‌شرم و حیا ملحد ضد خدااربعین آمد و شد وقت عزا شد جهان نوحه‌سرا

مقدمه مؤلف

بسم اللَّه الرحمن الرحیممحرّم، ماه‌شهادت سالار شهیدان، حضرت اباعبداللَّه‌الحسین – علیه‌السلام – و یاران باوفای آن حضرت و ماه اسارت اهل‌بیت داغدار آن بزرگوار می‌باشد.هر سال با فرارسیدن این ایّام، چنان غم و اندوه دل‌های شیعیان و محبّان آن حضرت را فرا می‌گیرد که از هر گونه نشاط و شادمانی، تفریح و تفرّج چشم پوشیده؛ حتّی از برگزاری مراسم جشن عقد و ازدواج عزیزان خود هم خودداری می‌کنند. شیعیان در دو ماه محرّم و صفر غالباً لباس سیاه بر تن می‌کنند و با انجام اعمال شایسته و لازمه انسان‌های عزادار در سوک حضرت سیّدالشهدا – علیه‌السلام – شرکت می‌کنند و عشق و ارادت خود را به خاندان رسالت و امامت – علیهم‌السلام – ابراز می‌کنند. ایشان با اقامه سوگواری امام حسین – علیه‌السلام – با اولیای خدا اظهار همدردی نموده و موجبات خشنودی حضرت فاطمه زهرا – سلام‌اللَّه علیها – را فراهم می‌نمایند. به‌راستی چه فیضی از این بهتر و والاتر؛ چرا که خشنودی حضرت فاطمه – سلام‌اللَّه علیها – خشنودی پیامبر رحمت – صلی‌اللَّه علیه وآله وسلم – و خشنودی پیامبر، رضایت و خشنودی پروردگار عالم است.با این که ایرانیان همیشه عید نوروز را پاس می‌داشته‌اند، ولی هرگاه ایّام ماه محرّم و یا ماه صفر با عید نوروز متقارن می‌شده است، عزاداری امام حسین – علیه‌السلام – را مقدّم می‌داشته‌اند و پیوسته محزون و غمگین بوده‌اند. چنانچه کسائی‌مروزی شاعر پاک‌عقیده شیعه در قرن چهارم، در اشعار خود، که در همین مجموعه، آورده شده است، به این مطلب تصریح نموده است. این خود نشانگر آن است که عزاداری برای سیّد مظلومان، منحصر به زمان صفویه و قاجاریه نبوده؛ بلکه ایرانیان از هزار سال قبل به برپایی این مراسم می‌پرداخته‌اند. متأسّفانه این حقیر مجال بررسی دیوان‌های شعرای متقدّم را – که بعد از زمان کسائی می‌زیسته‌اند – نداشته‌ام تا نظیر اشعار کسائی را، درباره تقارن نوروز با محرّم، را در دسترس علاقه‌مندان قرار دهم. با توجّه به این که محرّم و صفر در شش سال آینده با فصل بهار و نوروز توأم خواهد بود، امیدوارم موفّق شوم این خدمت ناچیز را انجام دهم؛ آن گاه خواهیم دید که سوگواری برای امام حسین – علیه‌السلام – در همه دوره‌ها در ایران بوده است و از همه مهم‌تر این که وقتی

مختـار برای انتقـام از قاتلان امـام حسـین - علیه‌السـلام - قیـام کرد، بیشتر یاران مختار از ایرانیان بودنـد. اکثر مورّخان نوشـته‌اند که گرایش ایرانیـان مقیـم عراق بـه نهضـت مختـار بیش از هر طـایفه‌ای بـوده است. [۱] همچنـان‌که بزرگ‌ترین صـحابی پیـامبر اکرم - صلی‌اللَّهُ علیه و آله و سلم - که مفتخر به مـدال جاوید مسـلمان منا اهل البیت شد، ایرانی می‌باشد؛ فرموده‌اند ایمان ده درجه دارد و سلمـان هر ده درجه را دارا می‌باشـد. آری او ایرانی بوده است و موجب افتخـار و سـربلندی ایرانیان.این مجموعه در دو بخش تنظیم شـده است: بخش نخست، اشـعاری درباره تقارن نوروز و محرّم می‌باشد، که به ترتیب حروف الفبایی نام شاعران آورده شده است. بخش دوم، تـازه‌ترین اشـعار مدائـح و مراثی و نوحه‌هـا از روز اوّل مـاه محرّم تـا روز اربعیـن بـه ترتیـب زمـانی منظّم گردیـده است. امیدوارم مورد قبول ولی‌نعمت و مولایم حضـرت سیّدالشـهداء - صـلوات‌اللَّه علیه - قرار گیرد.اوّل ذی‌حجّه ۱۴۲۱ - هفتم اسفند ماه ۷۹کم‌ترین ذاکر و خادم امام حسین - علیه‌السلاماصفهان، علیرضا مهرپرور

تقارن ماه محرم با عید نوروز باستانی

خدا صاحب عزا شد (محمد ایزدی، شیراز)

ان الحسـین مصباح الهدی وسفینهٔ النجاهٔمحرّم گشته با نوروز توأم ز خاطر محو شد عید از محرّماگر چه روی گیتی دلفریباست ولی دل از مصـیبت بی‌شکیباسـتاگر چه سبز و خرم گشـته صحرا ولیکن شد خزان گلزار زهرااگر چه باغ و بستان دلپذیر است ولی سرو و صنوبر سـر بزیر اسـتاگر چه کوه و صـحرا لاله‌زار است ز داغ نوجوانان بیقرار اسـتبزاری سرو و شمشاد و صنوبر برای قاسم و عباس و اکبربه آه و شیون و افغان و زاری هزار و هدهد و کبک و قناریکبوتر تیهو و درنا و دراج شده تیر الم را سینه آماجگشوده باز نرگس هر دو دیده چه دیده دیده‌ای محنت رسـیدهبنفشه رسـته اندر جویباران شقایق سر زده از کوهسارانآلاله خیری و خطمی و مریم برای شاهدین دارند ماتمگل شب‌بو ز غم گشـته فسرده بود سوسن چه مام بچه مردهروان خون درون ارغوان است بیاد دست عباس جوان استگل سـرخ است با رنگی پریده برویش پرده‌ای از غم کشـیدهپریشان کرده گیسو سـنبل تر بیاد کاکل پر خون اکبرندارد یاسـمین حسن و طراوت برفت از نسترن حال و حلاوتبگلشن عندلیب اندر نوا شد بیاد گلسـتان نینوا شدگلسـتان پیمبر بود خرم خزان گردیده در ماه محرّمز پا افتاده قاسم همچو شـمشاد بدشت ماریه ناکام و ناشادتن عباس همچون سـرو آزاد ز جور دشمنان بر خاک افتادعلی اکبر آن نخل تناور کنون در خاک و خون گشـته شناوردریغا غنچه باغ پیمبر سر دست پدر شش ماهه اصغرگلویش شد هدف بر تیر دشـمن کنـد بلبل بـداغش آه و شـیونجوانان جملگی با سـینه‌ای چاک بخون خویشـتن غلطیده در خاکهمه پیران و برنا غرق در خون سرو جـان داده انـدر راه بی‌چونگلی که بود زهرا آبیارش بزحمت پروریـد انـدر کنارشـمحمّد هر زمان بوئیـد او را ز فرط عشق خود بوسـید او رابروز و شب علی بودش پرسـتار حسن بودش همیشه یار و غمخوارخدا او را عزیز خویش خواندش بدست خود بباغ دین نشاندشـدر آخر از جفـای قوم کافر بـدشت کربلا گردیـد پرپرباب و زینب و لیلا و کلثوم شدنـد آخر اسیر فرقه شومسـکینه با رقیه بیقرارنـد که دیگر یار و غمخواری ندارندبهار است و نباشم از چه غمگین خزان کردند اعدا گلشن دیندلی کز غم نسوزد نیست جز گـل بلی سوزد درون سـینه‌ها دلنه صـاحب دل بود هر کس نسوزد که یاد کربلا آتش فرو زدمحرّم شـعله جانسوز باشـد کجا عیـد و کجا نوروز باشدبچشم جان به‌بین گر هوش داری که از چشم فلک خون گشته جاریبنابراین کجا نوروز عید است کجا هنگام دید و بازدیـد اسـتاگر امروز باشـد سینه‌ای ریش بفردا نیسـت او را بیـم و تشویشسـروده ایزدی ایـن نغمـه غـم مصـادف شـد چـو نـوروز و محرّمبگفت از سوز دل این سوگواری ندارد جز بزهرا انتظاریدر این نوروز برپا شور و شـین است بهر جا مجلس سوک حسین استبپا چون ماتم خون خدا شد بهر بزمی خدا صاحب عزا شد

به مناسبت اقتران عید نوروز (پویا اصفهانی (محسن اسلامی))

دل از طلیعه نوروز شاد و خرّم نیست که عید می‌رسد امّا به عیش توأم نیستبهار می‌رسد امّا بهار خون‌آلود که برگ و ساز وی از بهر ما مسلّم نیستبه بزم چیده آئین نوبهار امسال به غیر مِحنت و اندوه و غم فراهم نیستاگر چه سنّت نوروز جم پسندیده است ولی به سنّت شرع نبی(ص) مقدم نیستاز آن که گشته قرین با مَهِ عزای حسین(ع) کسی ز مَقدَمِ ناسازِ عید خرّم نیستچگونه چشم نگرید ز سوز این ماتم چگونه دل نخروشد مگر محرّم نیسترواست گر که زهر ذرّه خون شود جاری که کُشته گشتن مولای دین عمی کم نیستحسین(ع) پیشرو کاروان دشت بلا که همچو رایت سرخش عَلَم به عالم نیستهزار شادی نوروز و عشرت گذرا به داغِ این غم عُظمی شفا مرهم نیستچو خون به هر رگ ما جاری است این ماتم به قاب چهره اگر این زمان مجسّم نیستبه اشکِ جاریِ خیلِ حسینیان «پویا» که پا به جای غمی چون غم محرّم نیست

مقرون شدن عید و عزا (محمد حیات بخش (حیات))

در این سال هزار و سیصد و هشتاد یا مهدی مقارن محفل عید و عزا افتاد یا مهدیعزا شد شادی اهل ولا در جشن نوروزی سرور شیعه و مسلم برفت از یاد یا مهدیدر این سال هزار و سیصد و هشتاد یا مهدی مقارن محفل عید و عزا افتاد یا مهدیعزا شد شادی اهل ولا در جشن نوروزی سرور شیعه و مسلم برفت از یاد یا مهدی

در مدار کهکشان امسال ماه فرودین (خلیل صابری (خلیل اصفهان))

در مدار کهکشان امسال ماه فرودین در مسیر خویش با ماه محرّم شد قریندر چنین فصلی که نوروز است و آغاز بهار خاطر ما را محرّم کرده است اندوهگینشیعیان در ماتم سلطان مظلومان حسین در محرّم می‌کشند از سینه آه آتشیندر عزای شاه دین امسال باغ و بوستان جای دارد جای هر گل لاله روید از زمیندر هوای عاشقان سرخ روی کربلا سر زند از خاک گریان ارغوان و یاسمینخیری و ختمی خجل از خاک می‌آید بیرون سنبل و سوسن بود سرگشته و زار و حزینزین مصیبت پای در گل ماند سرو بوستان تاک خم شد در غم فرزند خیر المرسلینبید مجنون در کنار باغ با حالی پریش می‌گزد انگشت حیرت از غم سلطان دینزان ستم‌هائی که شد بر خاندان مصطفی می‌ندانم از چه رو برپا بود عرش برینگشته اولاد علی آواره شهر و بلاد بر مراد زاده سفیان بی‌شرم لعینمی نه تنها خاکیان زین غم پریشانند و بس عیسی مریم بود گریان به چرخ چارمینشد ز جور و ظلم بدکیشان شهنشاهی شهید کز شرافت بود دربان درش روح‌الامینتا قیامت داستان دل خراش کربلا می‌کند هر شیعه آزاده را اندوهگینخصلت آزاده‌گی در هر کسی باشد «خلیل» اشک ریزد از دو چشم خود حزین و دل غمین

ای دل شوریده دیوانه وار (دهقان سامانی)

ای دل شوریده دیوانه‌وار بر طرف کربلاـ کن گذارخون علی اکبر نسرین عذار ریخته بر خاک و شده لاله‌زارسار خروشد بسر شاخسار نالد و گوید که حسین کشته شدجان جهان نور دو عین کشته شد هست رخ لاله‌رخان هر گلیزیر زمین خفته سیه سنبلی طرّه اکبر خم هر سنبلیناله ز هر شاخ زند بلبلی کرده بپا شورشی و غلغلینالد و گوید که حسین کشته شد جان جهان نور دو عین کشته شدکرده سیه زاغ از این غصه رخت نوحه کند بلبل شوریده بختناله کشد فاخته از سینه سخت جامه کند چاک درافتد ز تختنعره کشد طایری از هر درخت نالد و گوید که حسین کشته شدجان جهان نور دو عین کشته شد هدهد پر سوخته پر بشکندتخت نهد تاج ز سر بفکند کبک دری زیر درختان تَندغلغله بر کوه و کمر افکند قهقهه بگذارد و غوغا کندناله و گوید که حسین کشته شد جان جهان نور دو عین کشته شدگل بدرد جامه دیباج را بر زند آتش سمن و کاج راخواسته صد غلغله دُرّاج را بفکند از سر بزمین

تاج رایاد کند صاحب معراج را نالد و گوید که حسین کشته شدجان جهان نور دو عین کشته شد وحش و طیورند نوان یکسرهآه برآرد ز جگر هو سره ناله ز ماهیست بپا تا برهجغد خروشد بسر کنگره بر سر قبر شهداء قَبّرهنالد و گوید که حسین کشته شد جان جهان نور دو عین کشته شدشور حسینی است بهر گلستان مرغ کند از غم او داستانسینه زنانند همه دوستان طوطی‌خوش‌نغمه ز هندوستانپر بگشاید سوی هر بوستان نالدوگوید که‌حسین کشته شدجان جهان نور دو عین کشته شد لب ز چرا بستن آهو نگرذکر کبوتر همه یاهو نگر مرثیه‌خوان قمری و طیهونگرزار و سیه‌پوش پرستو نگر فاخته را گرم بکو کو نگرنالد و گوید که حسین کشته شد جان جهان نور دو عین کشته شدبهر عزا خون‌زده از خاک‌جوش غلغله افکنده طیور و وحوشناله برآورده زمین خموش جن وملک رفته‌سراسر ز هوشآمده سیف الشعراء در خروش نالد و گوید که حسین کشته شدجان جهان نور دو عین کشته شد

نوروز و محرم (مرحوم دکتر قاسم رسا)

دانی ز چه ابر، در سماء می‌گرید مرغ سحری به صد نوا می‌گریدنوروز و محرّم است و این ابر بهار بر تشنه لبان کربلا می‌گریددانی ز چه ابر، در سماء می‌گرید مرغ سحری به صد نوا می‌گریدنوروز و محرّم است و این ابر بهار بر تشنه لبان کربلا می‌گرید

امسال بهار رنگ ماتم دارد (فضل الله شیرانی بیدآبادی، سخا اصفهانی)

امسال بهار رنگ ماتم دارد هر لاله به دیده اشک شبنم داردآمیخته با غم است هر خنده شوق عید است ولی شور محرّم داردامسال بهار رنگ ماتم دارد هر لاله به دیده اشک شبنم داردآمیخته با غم است هر خنده شوق عید است ولی شور محرّم دارد

رخصت از صانع (سرور اصفهانی)

اگر بودم مُخَیِّر در گزینش طبیعت ساز باغ آفرینشز صانع می‌گرفتم رخصتِ کار دمد تا این که گل نیلی به گلزارزند بر رخ، قرین با سوک سیلی نماید رخ ولی با رنگ نیلیبه سوسن می‌زدم هی، قد فرازد ولی با صد زبان مرثیه سازدچراغ لاله مشعل برفروزد ولی از بهر حق‌کیشان بسوزدبرد از یاد بلبل، تَر زبانی کند چندی به گلشن نوحه‌خوانیشقایق را دهم فرمان شررناک برون آرد دل پرخون سر از خاکزمانی در بهاران گل نخندد هزار از صوت شادی لب به بنددا‌گر آبی رود در جوی باری بمویدتر زبان با حال زاریبهر شاخی اگر برگی برآید در این ایام کف بر کف نسایدکه شد عید و عزا اینک چو توأم نبویم جز گل باغ مُحرّمکه گیتی عهده‌دار شوروشین است عزای اشرف انسان حسین استدریغ از ماتم مولای ابرار خدایا عید هم باشد عزاداربرآید از کنار جو صنوبر بیاد قد همچون سرو اکبربهار افسرد و بلبل نوحه‌گر شد به فروردین محرّم همسفر شدبه‌بین دور قمر، وین چرخ چنبر عزا را می‌کند با عید همبرزمانی چون حسین آن روح ایثار بناحق شد شهید کید کفاربه قتلش کوفیان از بد نهادی چو روز عید می‌کردند شادیکنون با اقترانِ ماه خورشید عزایش توأمان گردید با عید«سرورا» آن عزای غصه اندوز دریغا شد قرین با عید نوروز

در وصف نوروز که قرین با ماه محرم شده بود (مرحوم شکیب اصفهانی)

دیوان شکیب اصفهانی، ص ۱۵۱ – ۱۵۲.آثار بهروزی بود آئین نوروز عجم این روز فیروزی بود از دوره جمشید جماسال ماه فروردین چون با محرّم شد قرین اندر عزای شاه دین در قلب ما افزود غمبلبل ز اندوه و محن در گوش گل گوید سخن آن بینوا در این چمن نالد دمادم زیر و بمگلشن چو دشت کربلا گل چون شه گلگون قبا صوت هزاران غم‌فزا چون ناله اهل حرمچون موی اکبر ضیمران چون روی اصغر ارغوان از دل برد تاب و توان با این که باشد مغتنمدر دفتر گل هر ورق بگرفته آئین شفق چون کشته‌گان راه حق از خار بیداد و ستمهر چشمه دارد چشم تر هر گل بود خونین جگر در ماتم فخر بشر شاه عرب میر عجمباری در این فصل

عزا آن به که با شور و نوا از نور مصباح هدی الهام گیرم دمبدمشاهی که از شوق لقاء پوشید چشم از ما سوی آمد بدشت کربلا با اهل بیت محترمدر وادی حق‌الیقین سر خیل اصحاب یمین در نینوا شد جا گزین با آگهی از کیف و کمسر دفتر دیوان حق با حجت و برهان حق در ساحت میدان حق تا پای جان ثابت قدمدر کربلای پربلا ناگاه از سوء قضا بنمود آهنگ غزا روباه با شیر اجمقومی فتن انگیختند خون خدا را ریختند خاک مصیبت بیختند تا حشر بر فرق امممسلطان ملک عز و شان با یاوران جان‌فشان بنهاد پا بر فرق جان تا رایت دین شد علمگل‌های باغ مصطفی هر یک ز طوفان بلا در لجه خون آشنا چون گوهر اندر قعریمدارای هر فضل و فطن شاهنشه لشگرشکن دست علمدارش ز تن از تیغ اعدا شد قلمیاران او را از قضا کشتند قوم بی‌حیا با نیزه و تیر جفا از بهر دینار و درمخاک بلا شد بسترش آغشته در خون پیکرش بر نیزه اعدا سرش لب‌تشنه آن بحر کرمقربانیان راه عشق از بندگی با شاه عشق در مجلس دلخواه عشق نوشند می از جام همّتا کشته شد سلطان دین از تیر و تیغ مشرکین زهرا بفردوس برین شد همدم آه و ألمکشتند یاران حسین اندر سرای عالمین آسوده از هر شور و شین فارغ ز قید بیش و کمظلمی که شد در کربلا- بر عترت آل عبا تا کی «شکیب» بینوا با چشم تر سازد رقم

در مقارن شدن نوروز جم با ماه محرم (مرحوم صابر همدانی)

تا عید جم قرین محرّم شد شادی اسیر پنجه ماتم شدبود از فراق بین غم و شادی امسال وصل هر دو فراهم شددیگر به یاد جم نتوان زد جام هر چند عید شاه عجم، جم شدافراشت شادی از طرفی پرچم وز یک طرف بپا علم غم شدزد بر بساط سور، سپاه سوک زین سوک و سور، غمزده عالم شدمانند پسته‌های دهن بسته لبخند بهر خلق محرّم شدشستند رخ به اشک بصر یاران چون برگ گل که شسته ز شبنم شدچون ابر، چشم اهل جهان بگریست آن شد که قطره جو شد و جو، یم شدباید بنفشه‌وار سیه پوشید زین غم‌که بردل‌آمد و مُدغم شدزین سوک و سور در بر چشم من نیرنگ اهل کوفه مجسم شدآن فرقه‌ای که از ستم ایشان روز جهانیان، شب مُظلم شدزان نغزنامه‌ها که فرستادند بر آن کسی که مفخر آدم شدو آن نامه‌ها قریب بدین مضمون: کای آن که کاخ دین ز تو محکم شدتا چند در فراق تو بنشینیم؟ با این که پشت ما ز غمت خم شدبازآ، که آب‌هاست به جو جاری بازآ، که باغ‌ها خوش و خرم شدلطف هوا مساعد و گلشن پُر از ورد و ضیمران و سپر غم شدزی شهر ما گرا، که فغان ما از غصه، گاه زیر و گهی بم شدمائیم بی‌امام و، امامی تو نسبت به ما مگر کرمت کم شد؟تأکید محض بود پی تأکید هر نامه‌ای به نامه چو مُنضم شداز بس رسید نامه پی نامه سلطان عشق حاضر و مُلزم شدپس گفت نجل فاطمه(ع)، مسلم را کای از تو آب، زَهره ضیغم شدمأمور کوفه‌ای تو و این امری است کز هر چه امر، بر تو مقدم شددر راه عشق باش تو، پیش آهنگ زیرا اساس عشق منظم شدپس سوی شهر کوفه ز راه شوق مسلم روان به امر پسر عم شدبنشست چون بپشت فرس، گفتی در برج شیر نیّر اعظم شدشد سوی کوفه مسلم و، از آن سو عازم به مکّه شاه معظم شدآنجا، که امن بهر جهانی بود ناامن بهر آن شه اکرم شدچون شاه قلب عالم امکان است اوضاع مکّه دید چو درهم شدحج را بدل بعمره مفرد کرد وآن گه بعزم کوفه مصمم شدبیرون ز مکّه گشت، ولی چشمش از فرط گریه غیرت زمزم شدچشم از جهانیان و جهان پوشید با وجه حق مواجه و همدم شدتا طی کند طریق شهادت را عشقش به راه آمد و سُلَّم شدچون در زمین ماریه وارد گشت گفتند، کار عشق متمم شدآنجا رسید شاه و از آن سو حُر مأمور ز امر کلبِ مُعلَّم شدیعنی یزید دون، که ز بیدادش ننگ بشر چو زاده ملجم شدسد کرد راه پادشه دین را آنکس که بود مجرم و محرّم شدپس شد پیاده شاه و به یارانش مبهم اگر که بود، مسلّم شدکاین‌جاست دشت‌عشق و،دراین‌وادی باید ز جان گذشت و مکرّم شدبر حکم پیروی ز شه خوبان هر نوجوان پیاده ز ادهم شدگیسوی‌حور وبازوی غلمان بود کآنجا طناب و میخ مُخیّم شدیکسو زدند خیمه سپاه کفر یکسو خیام شاه مُفخّم شدتا کربلا ز لشگر کفر و دین همسایه بهشت و جهنّم شداز بس کمک برای سپاه کفر لشگر به لشگر آمد و توأم شدکم‌کم ز راه کینه کمین کردند تا کار آهوان حرم، رم شدبر شاه دین حرام و، مباح از کین آب روان به رومی و دیلم شدتا بانگ العطش ز خیام

شه بر چرخ همچو عیسی مریم شدحتمی‌است جان‌دهد ز عطش‌مهمان گر میزبان برادر حاتم شدباید که دین به مفت رود از دست آنجا که شمر مفتی و اعلم شددنیاطلب چو رهزن دین گردید دین خدا فدائی درهم شدمبهم نبود نزد کسی اسلام اسلام زین زَنادقه مبهم شدکردند آنچه را که نباید کرد تا خاک تیره بر سر عالم شداز اهتزاز پرچم دین افتاد بی‌دست تا که صاحب پرچم شدشیرازه سپاه حسین یعنی قرآن حق گسیخته از هم شداشکی که ریخت «صابر» از این ماتم بر زخم نجل فاطمه(ع) مرهم شد [۲].

فصل گلریزان باغ کربلا (محمد علی صاعد اصفهانی)

ای انیس خاطر ناشاد ما ای محرّم کی روی از یاد ماگرچه نوروز است و روز تازه‌هاست از برای ما همان فصل عزاستشد بهاران، ابر آزاری کجاست شد محرّم گریه و زاری کجاستما مخّرم را ز خاطر کی بریم رفت عمری و مقیم این دریمما محرّم‌زاده و نسل غمیم نسل عاشورائیان ماتمیمهمنشین گریه و سوزیم ما همدم اشک شب افروزیم ماگرچه نوروز است گریانیم ما در غم زهرا(ع) پریشانیم ماهای های گریه و زاری ببین شیعیان گرم عزاداری ببینگرچه نوروز است و میراث جم است با محرّم این زمان چون مُدغم استرخت عیـد ما همان شال عزاست نُقل بزم ما حـدیث کربلاستما در این نوروز هم زاری کنیم چون محرّم شـد عزاداری کنیمنُقل و شیرینی نهـان در چشم مـاست میزبـان عیـد مهمان عزاستاشک جاریمان گلاب بزم ماست گفتگومان گفتگوی کربلاستبزم ما گرم است از سوز نهـان نقل و شـربت گریه و اشک روانفصل نوروز و سیه‌پوشـیم ما کربلا سیر و بلا نوشـیم مافصل فصل ماتم آل عباست فصـل گلریزان باغ کربلاستغنچه نشـکفته اصـغر ببین بر سـر دست پدر پرپر ببیناین که فرقش گشـته مُنشق اکبر است سرو قد بوستان حیدر استهمنوای اشک کن احساس را لاله‌گون بنگر قد عبّاس رادر محرّم کار، کار گریه است گر بهاران شد، بهار گریه استجای شربت در قدح خونا به کن موسم زاری است با ما لابه کنما در این فصـلیم با اشک بصر تسلیت گوی امام منتظر(عج)صبح شد (صاعد) چو شام انتظار بهر ما عید است و نوروز بهار

جلوه راز (علی شیرانی بیدآبادی (صحت اصفهانی))

طلوع صبح غم است و بهـار گریـان است محرّم است و دل سبزه‌زار گریان استشکوفه‌های شـکوفا به خاک می‌ریزنـد بیا بباغ و ببین شاخسار گریان استز عید ما و ز صـبح بهار غم گویاست زلال نور که چون آبشار گریان استشگفت نیست اگر گرید آسمان و زمین که سر به سـر چمن روزگـار گریـان استسرشک انجم و مهتـاب و کهکشان جاری است که سیل نور چو شط غبار گریان استز داغ کیست دل دشت‌ها شقایق پوش بیاد کیست شفق بِرکه‌وار گریان استبه کوچه کوچه ندانم نشان ماتم کیست که هر که هست در این کوچه‌سـار گریـان استبیاد کیست که در هر کران چو شـطّ فرات هنوز نعره‌زنان چشـمه‌سار گریان استحسـین آن که بیاد چمنْ چمنْ زخمش فلکْ فلکْ مژه اشـکبار گریان استحسین آن که نبیند سوای جلوه راز گه نماز که از شوق یار گریان استهنوز در غمش آئینه باوران گرینـد بسان رود که در هر دیار گریان استگُل است شـعله به جان و سـحر گریبان چاک نسـیم ناله‌کنان و بهار گریان استبیاد آن همه دریادلاـن تشـنه لب است که موج، این همه بی‌اختیار گریان استقیامتی است که امشب ز شور عاشورا چو شـمع، اختر شـب زنـده‌دار گریـان استبه خون نشـست کـدام آفتـاب کز داغش به دشت شب فلـک سوگوار گریـان استزمینه‌ایست که بر شـاخه برگ می‌نالد زمانه‌ایست که گل آشـکار گریان استهنوز بهر شهیدان کربلا (صحت) هزارها غزل آبدار گریان استکنون امید جهان است و آفتاب دگر که چشم عالمی از انتظار گریان است

مرثیه (مرحوم صغیر اصفهانی)

پوشد از آن بنفشه سیه در بنفشه‌زار کز داغ نوخطان حسین است سوگواربا یاد اصغر است دل غنچه غرق خون از هجر اکبر است بود

لاله داغدارچشم از جهان براه خدا بست و تا ابد چشم جهان به ماتم او گشت اشکبارفریاد از آن زمان که به میدان کربلا بی‌یار گشت از ستم قوم بدشعارشاهی که بود یاور خلق جهان ز لطف کرد از جهانیان طلب آن جامُعین و یارزان روز تا به شام ابد بین دوستان برپا عزای اوست بهر شهر و هر دیارفریادرس بهر دو جهان شاه کربلاست جز او به کس «صغیر» نباشد امیدوار [۳] .

نوروز عجم که از سفر آمده است (صفا تویسرکانی)

نوروز عجم که از سفر آمده است از چیست سیه جامه به بر آمده استنوروز نباشد این، که خود پیک عزاست همراه محرّم و صفر آمده است [۴] .نوروز عجم که از سفر آمده است از چیست سیه جامه به بر آمده استنوروز نباشد این، که خودپیک عزاست همراه محرّم و صفر آمده است [۵] .

در بهاری چنین! (مرحوم فراهی کاشانی)

بهار است و دل‌ها به محنت قرین است که ماه خزان گلستان دین استدل شیعه، آهنگ شادی ندارد چو از غم، امام زمان(عج) دل غمین استچسان دل به شادی گراید که زینب(ع) اسیر است و جایش به زندانِ کین استزمین سبزه‌زار و تن گلعذاران در این مه فتاده به روی زمین استز خون جوانان، زمین گشته گلگون دل ما از این غم به ماتم قرین استبه گلزار زهرا(ع) نگر تا ببینی بخون خفته، سرو و گل و یاسمین استگر آراسته، سرو در دامن دشت ولی بر سنان، رأس سلطان دین استیتیم حسن(ع) قاسم افتاده از پا دلم غرق خون، در بهاری چنین استغم قامت سرو بی‌دست عبّاس(ع) شرر افکن قلب ام‌البنین استز داغ علی اصغر شیرخواره ربابِ دل آزرده اندوهگین استحسین(ع) بی‌سر و، بی‌کفن گشته مدفون به نیزه سر آن امام مبین استچه عیدی بود چون ز داغ شهیدان به زانو سر جبرئیل امین استچه عیدی بود چون ز بیداد دشمن غلِ کینه، بر گردن عابدین استبرای یتیمان فرزند زهرا(ع) پریشان پیمبر(ص) به خلد برین است«فراهی» بود مفتخر چون رثاگو بر آن جان‌نثاران قرآن و دین است [۶] .

نوروز شده است با محرم توأم (قائمی اصفهانی)

نوروز شده است با محرّم توأم هر شیعه زند بساط شادی بر همدر دل ندهد راه نشاط و عشرت چون فصل بود فصل عزا و ماتمنوروز شده است با محرّم توأم هر شیعه زند بساط شادی بر همدر دل ندهد راه نشاط و عشرت چون فصل بود فصل عزا و ماتم

یا حسین شهید (قادری (قادر) زفره‌ای)

فصل بهار موسم نوروز جم رسید گیتی به کام خلق شد از این خجسته عیدبر قامت سپهر پرندینه جامه‌ای پوشاند از شکوفه و گل خالق مجیدباد صبا ز رایحه روح‌بخش خود بر گوش خفتگان چمن یک بیک دمیدگل سر زدی ز خار و چمن سر زدی ز خاک بلبل به طرف باغ به هر شاخه‌ای پریددر دشت آنچه این دل شوریده پرسه زد در کوچه باغ آنچه دل من سرک کشیدشور و نشاط و شادی سال گذشته را نه در نبات دید و نه از مرغ‌ها شنیدپیوسته بود در هم و در غم که ناگهان سوسن به زبان گشود از او این سخن شنیدکی غافل از تقارن نوروز و ماه غم ماه قیام، ماه محرّم، مه شهیدماهی که عزای جگر گوشه رسول(ص) از چشم مرتضی(ع) به جنان اشک غم چکیداکنون که ماه غم شده با فرودین قرین پیراهن عزا به تن عالمی کنیدیاد حسین(ع) و خاطره‌اش زنده می‌شود در نوبهار چون به چمن لاله‌ها دمیدروید به پاس خون شهیدان بی‌کفن هر ساله وقت عید ببین سنبل سفیدآمد به کربلا پی احیای دین حق لبّیک گفت و دست و دل از جان خود کشیدخون حسین(ع) در رگ اسلام جاری است شد کشته او که دین به چنین اعتلا رسیدروح نماز بود که در ظهر آن قیام در قتلگه ز جان به مصلّای خون طپیدای نام جان‌فزای تو مشکل‌گشای خلق ای یاد و

باور تو در بسته را کلید«قادر» بدامن تو زده دست التجا با سینه‌ائی پر از غم و آکنده از امیدحاشا به لطف عام تو ای معنی کرم گر سائلی ز درگه شاهانه رد کنید

گفت فروردین به گلهای بهار (سید فخرالدین قائمی، تهران)

گفت فروردین به گلهای بهار از چه رو هستید این گونه نزارای بنفشه سوگوار از چیستی لاله برگو داغدار کیستینغمه‌ای از شاخساری برنخاست وان همه‌آوای‌شادی پس کجاستاز چه بلبل نوحه‌خوانی می‌کند یاد از باد خزانی می‌کندشد پریشان طره بید از چه روی آخر ای لاله جوابم بازگویلاله با حسرت زبان را باز کرد ماجرا را این چنین آغاز کردتا تو گشتی با محرّم هم عنان این دگرگونی که بینی شد عیانما بیاد سرو قدان سوگوار ما بیاد لاله‌رویان داغداراز غم لب تشنگان بی‌تاب جوی بید هم زین غم شده آشفته‌مویغنچه در آغوش گل پژمرده است اصغر از لب‌تشنگی آزرده استاکبر آن زیبا گل دربار عشق پایکوب خار در گلزار عشقنوعروسان چمن افسرده‌اند خلعت شادی ز تن افکنده‌اندآسمان بارد بجای اشک خون چون علمدار و علم شد سرنگونکی شود خرّم دل بُرنا و پیر دختر شیر خدا گردد اسیرعید ما امسال می‌باشد عزا زد علم سلطان غم در کربلا

بهار خونین (محمد قدسی اصفهانی)

امسال سوگواری شاه دین شد همزمان به موسم فروردینهمراه با محرّم و عاشورا نوروز هم رسیده ز راه امّاباغ و بهار بوی عزا دارد حال و هوایِ کربُبلا ـ داردچون شب سیاه‌پوش در و دیوار چون ابر گریه‌جوش گل و گلزارجای سرود هلهله‌ها امسال شهر از نوای مرثیه مالامالشهری پر از نوای عزاداریست درقلب‌هاچوعلقمه‌خون‌جاریستاز آسمان نوای عطش خیزد باران اشک غم ز هوا ریزدآشفته خاک، مرثیه می‌خواند افلاک نیز تعزیه می‌خوانددر گوشه گوشه بزم عزا برپاست از یاحسین شهر پراز غوغاستای عید باستانی نوروزی دانم که در عزای که می‌سوزیدانم تو نیز خون به جگر داری از ماتم حسین خبر داریای مؤمنی که دم زنی از اسلام حرمت نگاه دار از این ایّامبی‌حرمتی مکن که خطا باشد این کار را خدا نه رضا باشداکنون که‌خون‌جگر، شه‌مردان است امام الائمه(ع) زار و پریشان استگر دید و بازدید کنی اکنون قلب امام عصر(عج) شود محزوناین دید و بازدید زند خنجر بر قلب مرتضی دل پیغمبرهمناله با نوای پیمبر باش مرهم به زخم سینه حیدر باشدیگر چه جای هلهله و شادیست شادی مکن که شیوه الحادیستپیراهن سیاه بپوش امسال یک دم مشو ز ناله خموش امسالهمراه روضه‌خوانی مداحان اشکی بریز و ناله مکن پنهانهمراه دسته‌های عزاداری بر سر بزن اگر که غمی داریخاک عزا به صورت و بر سر بریز فریاد یا حسین بزن یکریزبا ذکر یا ربی به حسینیّه بیتوته کن شبی به حسینیّهشمعی به نذر فاطمه روشن کن روزی هزار مرتبه شیون کن«قدسی» بیاد کربلا ـ امشب بگشوده لب به زمزمه یارب

تقارن محرم با عید نوروز (سید محمد حسن صفوی پور (قیصر اصفهانی))

مَخواه شعر تر از خاطری که محزون است که غیر غم نسراید دلی که پرخون استبحکم عقل سخن در مقام حق گوید کسی که صاحب طبع و کلام موزون استرعایت سنن از هر جهت بود واجب بر آن که صاحب ادراک و درک میمون استچگونه خاطرش از عید جم شود مسرور کسی که درد و غمش از شمار بیرون استفضای خانه ما را گرفته هاله غم غمی که گستره‌اش تا بدشت و هامون استسیاه جامه به تن کن که هر که را بینی بپای ماه محرّم غمین و محزون استکسی که حرمت حق را بزیر پا بنهاد اسیر پنجه کیفر بحکم قانون استیقین ز پرتو نور خدا بود روشن دلی که با غم و عشق حسین مفتون استحسین مظهر حُرّیت و جوانمردی که قلب عالم امکان برای او خون استچه خوب گفته سخن در مقام آزادی بگوش کن سخنش را که درّ مکنون استنظام ظلم برانداز و

زندگانی کن که این شُعار از آن رادمرد بی‌چون استبیاد واقعه کربلا- به هر مجلس بلند ناله و شیون به چرخ گردون استلبان مرثیه‌های سروده «قیصر» حدیث کربُبلا شاهکار مضمون است

سوگنامه کربلا (کسائی مروزی)

این قصیده از شاعر شیعه مذهب قرن چهارم کسائی مروزی است که نمایانگر عشق و ارادت او و ایرانیان ۱۰۰۰ سال قبل به خاندان رسالت و امامت علیهم‌السلام مخصوصاً حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام می‌باشد قدمت این اشعار باطل کننده ادعای کسانی است که گمان می‌کنند عزاداری برای سیّد مظلومان از زمان صفویّه و قاجاریّه در ایران بوجود آمده است.باد صبا درآمد، فردوس گشت صحرا آراست بوستان را، نیسان به فرش دیباآمد نسیم سنبل، با مشک و با قُرُنْفُل آورد نامه گل، باد صبا به صهباکهسار چون زمرّد، نطقه زده ز بُسُد کز نَعْت او مُشَعْبِد، حیران شده‌ست و شیداآبِ کبود بوده، چون آینه زدوده صندل شده‌ست سوده، کرده به می مُطَرّارنگ نَبید و هامون، پیروزه گشت و گلگون نخل و خَدنگ و زیتون، چون قُبّه‌های خضرادشت است یا سِتَبْرَق، باغ است یا خُوَرْنَق یک با دیگر مطابق، چون شعر سَعد و أسماابر آمد از بیابان، چون طَیلسان رُهبان برق از میانْش تابان، چون بُسُّدین چلیپاآهو همی گُرازد، گرودن همی فرازد گه سوی کوه تازد، گه سوی راغ و صحراآمد کلنگ فرّخ، همرنگ چرغ دورخ همچون سپاه خَلُّخْ، صف بر کشیده سرمابر شاخ سرو بلبل، با صد هزار غلغل دُرّاج باز بر گل، چون عُروه پیش عَفراقمری به یاسمن بَر، ساری به نسترن بر نارو به نارون بر، برداشتند غوغاباغ از حریر حُلّه، بر گل زده مَظلّه مانند سبز کِلّه، بر تکیه‌گاه داراگلزار با تأسّف، خندید بی‌تکلّف چون پیش تخت یوسف، رخساره زلیخاگل باز کرده دیده، باران برو چکیده چون خوی فرو دویده، بر عارض چو دیباگلشن چو روی لیلی، یا چون بهشت مولی چون طلعت تجلّی، بر کوه طور سیناسرخ و سیه شقایق، هم ضدّ و هم موافق چون مؤمن و منافق، پنهان و آشکاراسوسن لطیف و شیرین چون خوشه‌های پروین شاخ و ستاک نسرین، چون برج ثور و جوزاوان ارغوان به کشّی، با صد هزار خُوشّی بیجاده بدخشی، بر تاخته به میناباقوت‌وار لاله، بر برگ لاله ژاله کرده بدو حواله، غواصّ دُرّ دریاشاهِ اُسْپَرَغْمْ رَسته، چون جعد بر شکسته وز جای بر گسسته، کرده نشاط بالاوان نرگس مصوّر چون لؤلؤ منوّر زر اندرو مدوّر، چون ماه بر ثریاعالم بهشت گشته، عنبر سرشت گشته کاشانه زشت گشته، صحرا چو روی حورااای سبزه خجسته، از دست برف جسته آراسته نشسته، چون صورت مُهَنّادانم که پرنگاری، سیراب و آبداری چون نقش نوبهاری آزاده طبع و بُرناگرتخت خسروانی، ور نقش چینانی ور جوی مولیانی، پیرایه بخاراهم نگذرم سوی تو، هم ننگرم سوی تو دل ناورم سوی تو، اینک چک تبرّاکاین مشک‌بوی عالم، وین نوبهار خرّم بر ما چنان شد از غم، چون گور تنگ و تنهابیزارم از پیاله، وز ارغوان و لاله ما و خروش و ناله، کنجی گرفته مأوادست از جهان بشویم، عزّ و شرف نجویم مدح و غزل نگویم، مَقتل کنم تقاضامیراث مصطفی را فرزند مرتضی را مقتول کربلا را تازه کنم تولّاآن نازش محمّد، پیغمبر مؤبّد آن سیّد مُمَجَّد، شمع و چراغ دنیاآن میر سر بریده، در خاک خوابنیده از آب ناچشیده، گشته اسیر غوغاتنها و دل شکسته، بر خویشتن گرسته از خان و مان گسسته، وز اهل بیت آباز شهر خویش رانده، وز ملک بر فشانده مولی ذلیل مانده، بر تخت ملک مولیمجروح خیره گشته، ایّام تیره گشته بدخواه چیره گشته، بی‌رحم و بی‌محابابی‌شرم شمر کافر، ملعون سنان اُبتر لشکر زده بَرو بر، چون حاجیان بطحاتیغ جفا کشیده، بوق ستم دمیده بی‌آب کرده دیده، تا زه شود معاداآن کور بسته مُطْرَد، بی‌طوع گشته مرتد بر عترت محمّد، چون تُرک غَزّ و یَغماصفین و بدر و خندق، حجّت گرفته با حق خیل یزید احمق، یک یک به خونْش کوشاپاکیزه آل یاسین، گمراه و زار و مسکین وان کینه‌های پیشین، آن روز گشته پیداآن پنج ماهه کودک، باری چه کرد ویحک کز پای تا به تارک، مجروح شد مفاجابیچاره شهربانو، مصقول کرده زانو بیجاده گشته لؤلؤ، بر درد ناشکیباآن زینب غریوان، اندر میان دیوان آل زیاد و مروان، نظّاره گشته عَمداامؤمن چنین تمنّی، هرگز کند؟ نگو، نی! چونین نکرد مانی، نه هیچ گبر و ترساآن بی‌وفا و غافل، غَرّه شد به باطل ابلیس‌وار و جاهل، کرده به کفر مبدارفت و گذاشت گیهان، دید آن

بزرگ برهان وین رازهای پنهان پیدا کنند فرداتخم جهان بی‌بر این است و زین فزون‌تر کهتر عدوی مهتر، نادان عدوی دانابر مقتل ای کسایی، برهان همی نمایی گرهم بر این بپایی، بی‌خار گشت خرماؤمن درم پذیرد، تا شمع دین بمیرد ترسا به زر بگیرد سُمِ خرمسیحاتا زنده‌ای چنین کن دل‌های ما حزین کن پیوسته آفرین کن بر اهل بیت زهرا [۷] .

دردا بهار ما که قرین با محرم است (سید رضا مؤید خراسانی)

دردا بهار ما که قرین با محرّم است گرچه بود بهار ولی فصل ماتم استامسال نیست فصل بهاران طرب‌فزا زیرا (عزای اشرف اولاد آدم است)امسال در چمن قد آزاد سرو و بید از داغ مرگ رهبر آزادگان خم استدر باغ از شقایق و بر طارم کبود از ابرهای تیره بپا پرچم غم استاین لاله‌ها که می‌رسد از طرف کوه و دشت داغ دل زمین ز غم بسط خاتم استاحوال کائنات ز محنت بود خراب اوضاع روزگار ازین غصّه درهم استعالم به سوگ داغ حسینی نشسته است آری حسین رهبر والای عالم استدر ماتم حسین «مؤید» ببار اشک کین آب شور غیرت تسنیم و زمزم است [۸] .

ماه غم افزا (مرحوم موزون اصفهانی)

هلال ماه محرّم، شد از افق پیدا خمیده قامت او زیر بار رنج و بلامه محرّم و نوروز شد قرین با هم که ساخت عیش و طرب را بَدَل به سوگ و عزابه فرودین، که گلستان شود ز گل رنگین کند حدیث، ز گلزار دشت کربلاز خون تازه جوانان سبط پیغمبر(ص) زمین کربلاـ شد چو لاله حمراءچگونه شاد بود خاطری از این نوروز که گشته است مصادف به ماه غم‌افزاچگونه شادی نوروز، می‌پذیرد دل که گشته موسم اندوه، فصل عاشوراچگونه شیعه شود خوشدل از چنین أیّام که هست ماتم جانسوز سیّد الشهداءهنوز دیده خیرالبشر بود خونبار برای قتل حسینش به جنت‌المأواهنوز قلب حسین علی بود مجروح ز داغ اکبر رعنا جوان مه سیماهنوز خم بود از داغ حضرت عبّاس قد حسین علی نور دیده زهراهنوز خون رود از چشم نجمه، همچون رود که قاسمش شده پامال اسب کین ز جفاهنوز چشم رباب حزین، بود پر آب که گشت حنجر طفلش هدف به تیر بلابه سبزه‌زار اگر بنگری به یاد آور ز سبزه خط مه طلعتان مهر لقاشکوفه بر سر هر شاخ بنگری کن یاد ز جسم بی‌کفن کشتگان راه خدالباس نو تن اطفال بنگر و یاد آر به خون طپیدن طفلان زینب کبریاز این مصیبت جانسوز، شد غمین «موزون» ببار خون دل از دیدگان، به صبح و مساء [۹] .

نوحه توأم شدن نوروز با ماه محرم (مرحوم موزون اصفهانی)

نوروز آمد با مه محرّم شادی بَدَل شد بر عزا و ماتمشد مه فرودین با محرّم قرینای اهل عالم ای شیعیان رخت عزا بپوشید در شادی نوروز کم بکوشیداین مه ماتم است ماه درد و غم استای اهل عالم در این عزا خیرالبشر ملول است ازاین مصیبت‌خونجگر بتول‌استقلب روح‌الامین هست با غم قرینای اهل عالم در این عزا گرید امام غائب بر سر زند جبریل از این مصائبزین عزا در فلک اشک ریزد ملکای اهل عالم

نوروز و محرم (رضا اکبری (وفا اصفهانی))

عید جم امسال با ماه محرّم توأم است زین سبب سرتاسر عالم عزا و ماتم استبر هلال عید جم بنگر بسوی آسمان پشتش از سنگینی بار غم و أندُه خم استقبر شاه باستان را گر شکافی بنگری غصه‌مند و اشک‌ریزان زین غم عظما جم استچشم باطن گر دهد حق بر تو می‌بینی عیان سینه چاک و موکنان در سوک و ماتم مریم استمی‌گزد عیسی به چرخ چارمین انگشت بُهت در جنان بر سر زنان و اشک‌ریزان آدم استکو بهار و کو نشاط و عیش، کو فرخندگی غم عجین گردید با نوروز، روز ماتم استگل‌ستان کو، غنچه کو؟

گلها همه پرپر شدند سبزه بر خود پیچد و اشکش به جای شبنم استدر گلو شد نغمه‌های قمری و بلبل خموش واحسینا واحسینا تا بعرض اعظم استکشته شد چون بهر حق‌خواهی و حق‌گوئی حسین عرش اعلا، لوح و کرسی، گر که خون گرید کم استکو توان و کو درایت؟ کو لسان و آگهی در بیان شرح این اندوه ناطق أبکم استبر تمام زخم‌های کشته‌گان دین شعار اشک‌های عارفان ای مرد دانا مرهم استگرچه این اشعار شد انشاد، در بزم سرور [۱۰] . لیک پیش عقل دوراندیش با غم مدغم استهست پابرجا بهار و عید نوروز ای «وفا» لیک امسال این بهار ما بهار ماتم است

نسیم شعله ور (مهوم وفائی شوشتری)

غم‌امسال‌افزون‌تر ازپاراست که در ماه محرّم نوبهار استمصیبت بیشتر باشد جگرسوز که افتد روز عاشورا، به نوروزچو عاشورا و نوروزند، با هم مهیّاتر بود اسباب ماتمبلی گر آتشی باشد به خرمن نسیمش شعله‌ور سازد به دامنکسی را گر شراری هست در جان بود باد بهار او را چو نیرانبه زخمی کز فراق گل عذاریست نمک پاشش نسیم نوبهاریستزغم گر خاطری باشد مشوّش نوای نی، زند بر جانش آتشبهار امسال خود باشد عزادار نواخوان بلبلان در طرف گلزارز داغ گلرخان نینوایی کند بلبل به هر، برگی نواییبه جان بلبل آتش در گرفته تو گویی رنگ خاکستر گرفتهبه هر شاخی نواخوان عندلیبی ز داغ قتل مظلوم غریبیتوگویی سبزه‌بس‌بازیب‌وزین‌است خط سبز جوانان حسین استحکایت می‌کند سرو و صنوبر ز سرو قامت عبّاس و اکبرهزاران داغ دارد لاله بر دل ز داغ اکبر شیرین شمایلچو بینم جانب ریحان و سنبل به یاد آرد مرا آن زلف و کاکلموله در چمن بید است و شمشاد ز هجر قاسم ناکام ناشادشقایق گر زبی آبی نزار است همانا حلق طفل شیرخوار استبه نیلوفر نگر کو چون سکینه‌است رُخش نیلی ز سیلی‌های کینه استبه‌نرگس بین که‌همچون چشم‌زینب به حسرت مانده باز از صبح تا شبز گل‌ها جعفری را چون ببینم ز داغ عون و جعفر دل غمینمدرختی کز ثمر باشد خمیده حبیب است او که در پیری رسیدهبه یاد تشنگان ابر بهاری ترشّح‌ها، کند از هر کناربنفشه در کنار جویباران سیه‌پوش از غم نسرین عذارانجوانان حسین با جسم صد چاک چو برگ گل فتاده بر سر خاکهمه گل پیرهن افتاده در خون نموده رشک گلشن روی هامونهمه از جام وحدت گشته سرشار شدند از ماسوی یکباره بیزاربه کلّی خویش را دادند از دست ز جام لعل ساقی تا ابد مستز خون مینای تن را کرده خالی نموده پُر، ز خمّ لایزالیگرفته شاهد حق را، در آغوش نموده هر دو عالم را فراموش«وفایی» بیوفا این نوبهار است بهار گلشن دین پایدار استبود داغ [۱۱] حسین گلگشت و با غم می غم کم مبادا، از ایاغم

مدایح، مراثی و نوحه‌ها از روز اول محرم تا اربعین

اشاره

اشعار این بخش، به ترتیب حروف الفبا نمی‌باشد، بلکه به‌ترتیب مناسبت زمان می‌باشد.

عاشق پاکباز (محمد علی صاعد اصفهانی)

حسین ای سرِ سرفرازان عشق دلیر دلیران میدان عشقچه کردی که گشتی چنین سرفراز درآن عرصه‌دادیچو جولان‌عشقچه کردی که بر آستانت نهاد سر از شوق و تکریم سلطان عشقچه کردی تو ای عاشق پاکباز که رام تو گردید ثعبان عشقچه‌کردی در آن عرصه جان شکار که آمیخت با جان تو جان عشقتو بودی مگر از که فرمان پذیر که دست تو افتاد فرمان عشقچو لب تشنه کردی فدا جان، تو را حیات ابد داد جانان عشقبه پای تو از آن فلک سر نهاد که تو سر نهادی بدامان عشقلوایت بماناد در اهتزاز که‌شداز

توجاوید عنوان عشقشَها چشم احسان ز «صاعد» مگیر بیانش رسا کن به سامان عشق

سلطان عشق (احمد هاشم زاده (یمین اصفهانی))

جهان چون گوی در چوگان عشق است بگردش چرخ در فرمان عشق استیکایک ثابت و سیّار عالم بگرد خویش سر گردان عشق استکند چون جلوه گـل در بـاغ خلقت فروغ حُسن بی‌پایـان عشق استدلی چون غنچه پرخون چهره‌ایی زرد نشـانِ آن که در هجران عشق استدلی گردد قبول درگه دوست که خون آلود از پیکـان عشق استهزاران یوسف مصری گرفتار به قعر چاه در زنـدان عشق استبود آن سینه مالامال رحمت که پرجوش از تَف سوزان عشق استبنازم همّت آزاد مردی که نامش مصـدر دیوان عشق استدارد جفت در نُه طاق گردون که تنها مرد در میدان عشق استبنزد عارفان در ملک هستی حسین بن علی سلطان عشق استچنان فانی شد انـدر عشق جانـان که جسم نازنینش جان عشق استکسی کز رتبه خونش خون حق شـد وجودش جان و هم جانان عشق استزبان من بوصف عشق الکن که عقل دوربین حیران عشق استبچشم دل مقام عشق بنگر که جبریل امین دربان عشق است«یمین» از نعمت شاه شهیدان به دوران ریزه‌خوار خوان عشق است

سیار اصفهانی (تضمین مرثیه محتشم کاشانی، نجفقلی عشاقی)

سه بند از دوازده بند سیّار اصفهانی که بسیار جانسوز و دلنشین، دوازده بند محتشم کاشانی را تضمین کرده‌اند از نظر عزیزان می‌گذرد.امروز بهر چیست که عالم پر از غم است وضع جهان و خلق جهان نامنظم است پشت سپهر و قامت گردون چرا خم است بـاز این چه شورش است که در خلق عـالمست باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است گشـتند خلق، جمله سیه‌پوش و دل غمین شال عزا بگردن و آشفته و حزین اینک رسیده است مگر روز واپسین باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی‌نفخ صور خواسته تـا عرش اعظم است در هیچکس تحمّل گفت و شنید نیست گوش کسی بواعظ و شیخ و مریـد نیست دیگر به برقراری عالم امید نیست گر خـوانمش قیـامت دنیـا بعیـد نیست این رسـتخیز عـام که نـامش محرّم است امروز قدسیان همه در آه و شیونند دست عزا بگردن یکدیگر افکنند دائم بصورت و بسرو سینه می‌زنند جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است امروز مردمند بدریای غم فرو با ماتمند همدم و با غصّه روبرو مردان بسر زنند و زنان می‌کَنَند مو این صبح تیره باز دمید از کجا کز او کـار جهـان و خلق جهـان جمله در هم است امروز هیچکس پی مـال و منال نیست در آرزوی منصب و جاه و جلال نیست تنها نه خلق را بجهان شور و حال نیست در بارگاه قدس که جای ملال نیست سـرهای قدسـیان همه بر زانوی غم است این سان که خلق در هیجانند و اضطراب این سان که اوفتاده جهانی در انقلاب این سان که از دو چشم خلایق گرفته خواب گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتـاب کاشوب در تمامی ذرّات عالم است [۱۲] گریم مدام از غم سلطان کربلا سوزد دلم ز داغ شهیدان کربلا پژمرده گشته گلبن بستان کربلاـ کشتی شکست‌خورده طوفان کربلاـ در خاک و خون فتاده به میدان کربلا عباس در فرات پر از آب کرد مشک در صورتی که داشت برخسار سیل اشک انداختند لشگر کین دست او ز رشک نگرفته دست دهر گلابی بغیر اشک زان گل که شد شکفته به بستان کربلا اکبر فتاده کشته در آن آفتاب گرم قاسم شد استخوانش، ز سُم ستور نرم در آن دیار پر شرر وزآن هوای گرم آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم کردند رو به خیمه سلطان کربلا آبی که بهر خلق جهان بود رایگان محروم گشته بود شه کربلا از آن گریم از آن مُدام من زار نـاتوان کز آب هم مضـایقه کردنـد کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا کی می‌توان بدوش خود این بار غم کشید کی می‌توان بجان خود این غصّه را خرید کز امر ابن سـعد مر آن زاده پلید بودند دیو و دد همه سیر آب و می‌مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا ما را ز غصّه این غم جانسوز می‌کشد ما را ز خاطر این غم عظما نمی‌رود کز جور بی‌شمار و جفـای فزون ز حدّ زان تشـنگان هنوز به عیّوق می‌رسـد فریـاد العطش ز بیابان کربلا از بس در این مصیبت عظما فلک گریست

دیگر در او تحمّل و صبر و قرار نیست در حیرتم که دهر چرا کرده بود زیست گر چشم روزگار بر او فاش می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلا در قتلگه چو شمر شریر لعین رسید خنجر بدست بر سر سلطان دین رسید در عرش آه زینب زار حزین رسید چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید جوشید از زمین و بعرش برین رسید در آن دیار گرم ز بس بود قحط آب دل‌های اهل بیت شد از تشنه‌گی کباب گردید بس به آل نبی ظلم بی‌حساب نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از بس شکست‌ها که به ارکان دین رسید هر نیزه‌ئی که بر تن سلطان دین زدند گوئی بقلب زینب زار حزین زدند آتش بجان دخت رسول امین زدند نخل بلند او چه خسان بر زمین زدند طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید بین چرخ، کار آل علی را کجا کشاند اندر خرابه دختر سلطان دین نشاند از بس به کشته شهدا اسب کین دواند باد آن غبار چون به مزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید این غم شرر به خرگه عرش جلیل زد آتش بجانِ آدم و نوح و خلیل زد بر سر از این جفا و ستم جبرئیل زد یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید رفتند عرشیان همه از این جفا ز هوش گشتند فرشیان همه زین غم سیاه پوش گشتند قدسیان همه از گفتگو خموش پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش از انبیا به حضرت روح الامین رسید از کشتن حسین علی شاه تاجدار ابن زیاد مرتد بی‌دین نابکار پنداشت می‌توان به جهان کرد افتخار کرد آن خیال وَهْم غلط کار کان غبار تا دامن جلال جهان آفرین رسید [۱۳] .

حسن بهنیا (متین اصفهانی، استقبال از مرثیه محتشم کاشانی)

سه بند از دوازده بند مرثیه متین اصفهانی که بسیار عالی به استقبال از دوازده بند مرثیه محتشم کاشانی سروده‌اند به نظر خوانندگان محترم می‌رسد.این انقلاب چیست که برپا به عالم است از فرش شور و غلغله تا عرش اعظم استهر جا دلی بُود، بُود از غصّه پر ز خون هر جا سری بود به سر زانوی غم استهر جا که سینه‌ایست ز دست غمست چاک هرگوشه دیده‌ای است پر از اشک ماتم‌استگردیده مرتعش ز ألم جِرم آفتاب پشت فلک چو پشت مه نو ز غم خم استبر بام عرش گشته لوای عزا به پا یا از افق پدید هلال محرّم استاز فرش تا به هر جا که رو کنی ماتم سرای اشرف اولاد آدم استجاری ز چشم مردم عالم سرشگ غم اندر عزای مردمک چشم عالم استمنظور آفرینش و مقصود عالمین آرام جسم و جان رسول خدا حسین [۱۴] .نور امید، مهر درخشان کربلا شاه شهید، شمع شبستان کربلالب تشنه‌ای که تا ابد از غمش فرات با چشم تر رود ز بیابان کربلاماهی که بود خوابگهش دامن بتول‌ست در آفتاب خفت به دامان کربلاسر بر فلک کشید ز هر گوشه موج خون بس خون پاک ریخت به میدان کربلابا قلب داغدار بر آرد ز خاک سر هر لاله بر دمد ز گلستان کربلادر چرخ روی روشن خورشید گشت تار شد منکسف چو مِهر درخشان کربلاانگشتری که هیچ، ز انگشت هم گذشت چون گشت خاک تخت سلیمان کربلاخاکی که متّکای شه ارجمند شد برتر مقام آن ز سپهر بلند شداز زین چو پیکر شه دین بر زمین رسید از فرش آه و ناله به عرش برین رسیدگردی که ریخت بر سر آفاق، خاک غم از آن زمین به عرش جهان آفرین رسیدافغان و آه و ناله و زاری ز شش جهت برخاست تا که بر فلک هفتمین رسیدعالم دگر ز هستی خود گشت ناامید در قتلگه چو شمر شریر لعین رسیددر گَرد کفر گشت نهان آفتاب دین خنجر چو بر گلوی شهنشاه دین رسیدبر حلق شه چو خنجر بیداد بوسه داد گوئی به قلب زار رسول امین رسیدکاش از جهانیان همه قطع نفس شدی آندم که بر لبش نفس واپسین رسیداز غم فتاد زلزله در عرش ذوالجلال شد بارگاه قدس سراپرده ملال

برخیز محتشم که ماتم رسیده است (علیرضا مهرپرور)

خطاب به بزرگ مرثیه سرای امام حسین علیه السلام حسّان‌العجم مولانا. محتشم کاشانی به مناسبت فرارسیدن ماه محرّمبرخیز محتشم که ماتم رسیده است بار دگر هلال محرّم دمیده استبرخیز محتشم بِسُرا نوحه‌ای که باز ایّام حزن آل پیمبر رسیده استبرخیز محتشم

بنگر خون به جای اشک از دیدگان حضرت مهدی(عج) چکیده استبرخیز و کن نظاره که از فرش تا به عرش خوان عزا و غصّه و اندوه چیده استبرخیز و باز جانب مقتل نگاه کن بنگر حسین فاطمه در خون طپیده استسرده نوای مرثیّه در ماتم حسین یعنی که باز ماه محرّم رسیده استآری بخوان که مرثیه‌های تو جان‌گزاست جانسوزتر ز مرثیات کس ندیده استگر خون ز دیده شیعه بگرید بود سزا در ماتمی که پشت فلک زان خمیده استتنها نه محتشم ز غم کربلا گریست هر جا که بود شیعه به آل عبا گریست

نوحه ماه محرم ماه عزای سالار شهیدان (صاعد اصفهانی)

به آل پیمبر جفا شد چرا شد کجا شد به کرب و بلا شد چرا شدحسین جان حسین جان حسین جان خدایا حسین را لب تشنه کشتند عجب کوفیان بی‌وفا بد سرشتندنه اینان بسی نامه بر او نوشتند بر او این ستم‌ها چرا پس روا شدبه آل پیمبر جفا شد چرا شد کجا شد به کرب و بلا- شد چرا شدعلی اکبر آن سرو بستان زهرا علی اکبر آن نوگل باغ طاهاز شمشیر بیداد آن قوم رسوا بمیرم که فرق شریفش دو تا شدبه آل پیمبر جفا شد چرا شد کجا شد به کرب و بلا شد چرا شدحسین را اگر بود عزم خلافت اگر بود در دست عباس رایتز اکبر اگر بود بیم شجاعت به شش ماهه اصغر جفا شد چرا شدبه آل پیمبر جفا شد چرا شد کجا شد به کرب و بلا شد چرا شدگرفتم که پیمان او را شکستند چرا آب بر روی اطفال بستندز کین از چه پیشانیش را شکستند چرا دست عبّاسش از تن جدا شدبه آل پیمبر جفا شد چرا شد کجا شد به کرب و بلا شد چرا شد

دم بین راه عزاداران امام حسین اول محرم (محمدعلی صاعد)

محرّم شد محرّم (۲) غم آمد بر سرغم شده هنگام ماتم بریز اشک دمادممحبّان خون بگرید حسین را تشنه کشتندحسین جانم حسین جان حسین جانم حسین جانچرا از غم ننالیم (۲) چرا ما خون نگرییم عزای شاه دین است دل زهرا غمین استمحبّان خون بگرید حسین را تشنه کشتندحسین جانم حسین جان حسین جانم حسین جاندَم دیگر مخصوص بین راهماه محرّم ماه عزا شد (۲)ای شیعه این مه کربلا- غوغا بپا شداز قوم دون بر آل طاها بس جفا شد (۲)شد ظلم بی‌حد بر آل احمد (۲)دست علمدار حسین از تن جدا شدفرق علی اکبر ز تیغ کین دو تا شد (۲)

نوحه عزاداری ماه محرم (صاعد اصفهانی)

محرّم شد محرّم شد زمان ماتم و غم شدغم از دیوار و در بارد که وقت سوک و ماتم شدمحرّم شد محرّم شد زمان ماتم و غم شدصبا همراه خود بوی غم آن آشنا داردبه بستان بلبل شیدا نوای کربلا داردمحرّم شد محرّم شد زمان ماتم و غم شدهوا گریان چمن گریان زمین گریان زمان گریانبیاد روز عاشورا دو چشم عاشقان گریانمحرّم شد محرّم شد زمان ماتم و غم شدببار ای ابر سرگردان که اصغر تشنه و عطشانرباب از رنج بی شیری برای طفل خود نالانمحرّم شد محرّم شد زمان ماتم و غم شددل ما لجه خون و دو چشم از گریه جیحون استکه زینب از غم اکبر درون خیمه محزون استمحرّم شد محرّم شد زمان ماتم و غم شدنباشد دل چرا پر خون نبارد دیده چون الماسکه دیگر بر نمی‌گردد به خیمه قامت عبّاسمحرّم شد محرّم شد زمان ماتم و غم شدفلک وارون شوی بنگر به مقتل سبط پیغمبرتن خونین لب عطشان به زیر چکمه و خنجرمحرّم شد محرّم شد زمان ماتم و غم شد

در کوچ سرخ عشق (سبک آباده‌ای، سه ضرب)

بانگ عزا عزا، در کوچه‌ها بپاست هنگام ماتم است، صاحب عزا خداست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین در تکیه محل، گوید مُرید عشق کو جامه سیاه، زنجیر من کجاست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین سینه زنان شهر، بر سینه می‌زنند فریاد

یا حسین، تا عرش کبریاست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین بوی عطش وزید، بر دشت‌های خاک هر جای این دیار، گوئی که کربلاست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین با خون وضو گرفت، در کوچ شهر عشق اینجا صنوبری، کز تن سرش جداست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین سالار قوم عشق، سردار اهل خون تعبیر فصل نور، تفسیر هل أتاست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین این پاره پاره تن، نوباوه رسول دُردانه بتول، فرزند مرتضاست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین خورشید ای عجب، گُل کرده در تنور آلاله‌های سرخ، بر روی نیزه‌هاست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین آنجا کبوتری، در خون طپیده است آنجا صنوبری، دستش ز تن جداست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین بانوی خسته‌ای، در قتلگاه عشق گویا که زینب است، در دیده آشناست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین بر صدر سینه، فرزند فاطمه خوابیده شیرخوار، در دشت نینواست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین در پشت زانوان، با غم نشسته است دردی‌که جاری‌است،اشکی‌که بی‌صداست مظلوم حسین حسین، مظلوم حسین حسین

کاروان عشق هفتاد و دو تن (حسین سرور اصفهانی)

کاروانی پای تا سر، اشتیاق قصّه جذّابِ فصلِ اتفّاقیک جهت، یک آرمان و یک دِله عشق و ایمان، پیشتاز قافلهبس‌که در سر، عشق وایمانداشتند می‌سپردند ار که، صد جان داشتندچون جلو دار، آتشین رفتار بود روحِ ایمان، کاروان سالار بودکاروان را می‌بَرد، دلبستگی کِی قدم‌ها می‌پذیرد، خستگیچون سفرْ حق بود و مقصد دلپذیر بود خار و خاره، دره، چون حریرراه پیمودند، روزان و شبان تا حسین، آن فخرِ عالی مشربانگفت: این جا مقصدِ ما حاصل است بار بگشایید، این جا منزل استعاشقان را زد صلا، سلطان عشق باز شد در کربلا، دیوان عشقداشت آن طومار، هفتاد و دو بیت بیت بیتش، تک سواران کمیتمَقتلِ آن کاروان، آن دشت شد این سفر آوخ! که بی‌برگشت شدجامِ خونِ سینه‌ها، لبریز گشت آسمانِ عشق، اختر ریز گشتگشت دشت کربلا، رشک شفق گشت منزل، مدفن مردان حقطفلکی، در زمره عشّاق بود آن قدر کوچک، که در قنداق بوددید بازار شهادت، چون که تفت راه چندین ساله، شِش ماهه رفت [۱۵] .

نوحه ورود امام حسین به کربلا دوم محرم (محمد حسن‌زاده، راضی اصفهانی)

آمده بار دگر ماه عزایت یا حسین سینه می‌سوزد دلم گرید برایت یا حسیندل سَرایت یا حسین جان فدایت یا حسینای تمام آفرینش نفخه‌ای از صور تو در دل زارم فتاده آتشی از طور توکی شود بوسه زنم بر خاک پایت یا حسین دل سَرایت یا حسین جان فدایت یا حسینگر نبودی شمع تو قربانی جاوید عشق کی شدی روشن در این محنت سرا خورشید عشقتا ابد سوزد دل از سوز و نوایت یا حسین دل سَرایت یا حسین جان فدایت یا حسینکاروان عشق را همراه خود آورده‌ای بهر ایثار و شهادت لاله‌ها پرورده‌ایجملگی قربانی راه ولایت یا حسین دل سَرایت یا حسین جان فدایت یا حسیناکبر و اصغر چو پروانه به گردت سوختند سالکان عشق از عبّاس درس آموختندبا نثار جان خود زیر لوایت یا حسین دل سَرایت یا حسین جان فدایت یا حسین

دم بین راه، بستن آب، هفتم محرم (صاعد اصفهانی)

اباالفضلم به خیمه قحط آب است ز سوز تشنگی اصغر کباب استنمی‌باشد به خیمه آب دیگر علی اصغر ندارد تاب دیگردَمِ دیگر مخصوص بستن آبرباب اندر حرم در التهاب است که ازفرط عطش اصغر کباب استاباالفضل ای علمدار رشیدم رسان آبی که هنگام شتاب استدَمِ دیگر به همین منظورنوگلان چمن باغ ولا تشنه لبند ای اباالفضل رشیدکودکان حرم آل عبا تشنه لبند ای اباالفضل رشید

نوحه دیگر، هفتم محرم، مخصوص بین راه (صاعد اصفهانی)

به روی آل طاها آب بستند دل اطفال زهرا را شکستندعمو وقت شتاب است به خیمه قحط آب استزمین و آسمان در اضطراب است که اصغر از عطش در التهاب استعمو وقت شتاب است به خیمه قحط آب است

نوحه عطش (صاعد اصفهانی)

العطش عمو العطش عمو تشنه‌ام عمو تشنه‌ام عموای عمو عمو غش ز تشنگی کرده اصغرم ای عمو عمو بانگ العطش بشنو از حرمالعطش عمو العطش عمو تشنه‌ام عمو تشنه‌ام عمواز حرم رود بانگ العطش تا به کهکشان اصغر از عطش، رفته از کَفَش، طاقت و توانالعطش عمو العطش عمو تشنه‌ام عمو تشنه‌ام عمومن به کودکان وعده داده‌ام آب خوشگوار رنج تشنگی کرده اصغرم تشنه و نزارالعطش عمو العطش عمو تشنه‌ام عمو تشنه‌ام عموعمه‌ام نگر داخل حرم در غم و تعب ای عمو رسید جان کودکان از عطش به لبالعطش عمو العطش عمو تشنه‌ام عمو تشنه‌ام عموسوز تشنگی برده از کفم تاب گفتگو جان من مکن لحظه‌ای درنگ همّت ای عموالعطش عمو العطش عمو تشنه‌ام عمو تشنه‌ام عمو

نوحه عزاداری بستن آب بروی امام حسین هفتم محرم (صاعد اصفهانی)

کربلا شد قحط آب شد دل زهرا کبابای اباالفضل رشید لحظه‌ای فرما شتابساقی لب تشنگان در حرم آبی رسان ای امید کودکان در حرم آبی رساناصغر از سوز عطش در حرم بنموده غشاز برای طفل خود می‌زند بر سر ربابساقی لب تشنگان در حرم آبی رسان ای امید کودکان در حرم آبی رسانگشته در هُرم حرم روی دستان ربابنوگل بی‌شیر او از عطش در التهابساقی لب تشنگان در حرم آبی رسان ای امید کودکان در حرم آبی رسانگرم و سوزان شد هوا در حرم شد قحط آبرحم کن ای آفتاب بر حرم کمتر بتابساقی لب تشنگان در حرم آبی رسان ای امید کودکان در حرم آبی رسانمهر زهرا در فرات می‌زند موج حیاتآل طاها در حرم از عطش در پیچ و تابساقی لب تشنگان در حرم آبی رسان ای امید کودکان در حرم آبی رسان

نوحه شب عاشورا تجدید عهد و پیمان یاران باوفای امام حسین با آن حضرت (صاعد اصفهانی)

ذرات جهانند محزون و پریشان عاشور حسینی است در عالم امکانای وای حسین جان ای وای حسین جاناین شور و نوا چیست در آفاق نمایان درعرش چه‌غوغاوبه‌فرش‌است‌چه‌طوفانامشب چه عجب گرم بود محفل جانان عشّاق‌خدا راست‌حسین سلسله‌جنبانای وای حسین جان ای وای حسین جاندر عالم ایجاد ببین زلزله امشب از خیمه طاها بشنو ولوله امشبمردان خدا را بنگر یکدله امشب تجدید نمودند به مولا همه پیمانای وای حسین جان ای وای حسین جانفرمود حسین از پی اتمامی حجت تاریک‌شب‌وهست‌شماراهمه‌فرصتدارند به‌برگشتن ازاینجا همه‌رخصت آن‌ها که ز همراهی حقّاند پشیمانای وای حسین جان ای وای حسین جانرفتند گروهی همه دلبسته بدنیا غافل ز خدا بی‌خبر از دولت عُقبینه شوق شرف در دل و نه همّت والا نه معتقد حقّ و نه پرورده وجدانای وای حسین جان ای وای حسین جانماندند گروهی همه دلباخته عشق پرورده دین، مایل حقّ، ساخته عشقپابست ولایت، همه بگداخته عشق مصداق شرف، عین خرد، مظهرایمانای وای حسین جان ای وای حسین جان

نوحه عزاداری شب عاشورا

نوحه عزاداری شب عاشورا (صاعد اصفهانی)

زمان شور و شین است شب قتل حسین استشب آخر شب شور مناجات زمان گریه و زاری استحسین است و وداع و اشک زینب بنال ای دل که وقت بی‌قراری‌استزمان شور و شین است شب قتل حسین استشب آخر، شب عشق، و شب وصل شب آخر شب راز و نیاز استشب آخر شب دیدار جانان شب قرآن، شب انس و نماز استزمان شور و شین است شب قتل حسین استمحبّان، در خیام آل طاها ز جور اهل کوفه قحط آب استعطش در خیمه‌ها می‌تابد از بس زمین و آسمان در التهاب استزمان شور و شین است شب قتل حسین است

در وصف چند تن از شهدای کربلا (اختر طوسی (بریر))

اشاره

در وادی کربلا چو از صدق بریر کورا پدر خجسته فَر بود خضیردر راه حسین بن علی گشت شهید گردید و ِ را عاقبت کار بخیر

وهب

تاعون خدا نشد مددکان وهب رفتن به جنان نشد سزاوار وهبتا جان بره شاه شهیدان نسپرد محمود نشد عاقبت کار وهب

عابس

در کربلا عابس فرخنده سِیَر کو گشت شهید راه حیّ داورچون دید که سنگ بر سرش می‌بارد خُود وز ره خویش فکند از تن و سر

اسلم غلام ترک

بر خاک چو از تیغ جفای اعدا افتاد غلام ترک شاه شهداشاه شهدا روی برویش چو نهاد بنمود تبسّمی و جان کرد فدا

غلام ترک امام سجاد

چون گشت غلام ترک شاه بیمار در کربلا شهید ظلم اشراراز یمن شهید گشتن او گشتند ترکان همه سر فراز تا روز شمار

مرثیه حضرت علی اکبر (علی انسانی)

چون به میدان ز حرم اکبر رفت دل زجان شست سوی داور رفتروح از جسم حرم یکسر رفت همه گفتند که پیغمبر رفتزان طرف مرگ به استقبالش زین طرف جان پدر دنبالشگفت ای سر و قد دلجویت لیله قدر پدر گیسویتای رخت ماه و هلال ابرویت صبر کن سیر ببینم رویتهم کنم خوب تماشای ترا هم ببینم قد و بالای ترای کمر جانب اعدا بسته عهد با خالق یکتا بستهدر خم زلف تو دلها بسته اشک من راه تماشا بستهمن نگویم مرو ای ماه برو لیک قدری بر ما راه بروای جگر گوشه من ای پسرم هیچ دانی که چه آری به سرممرو این گونه شتابان ز برم لختی آهسته من آخر پدرمنه همین از پی خود می‌کِشِیَم ای مسیحا نفسم می‌کُشِیَم

نوحه حضرت علی اکبر (سبک خرم آبادی، صاعد اصفهانی)

ای خدا اکبر جوان است او سوی مقتل روان استای خدا این گلبن باغ حسین است ای‌خدا این‌مصطفی‌را نورعین‌استکی سزای خنجر و تیغ و سُنین‌است شبه پیغمبر سوی‌میدان روان استای خدا اکبر جوان است او سوی مقتل روان استنوگل باغ نبی با کام عطشان

نوجوان اکبر روان شد سوی میدانای خدا لیلا ندارد تاب هجران ازغمش‌زینب‌به‌خیمه‌درفغان‌استای خدا اکبر جوان است او سوی مقتل روان استتازه سرو بوستان آل طاها تشنه‌لب شد کشته از بیداد اعدابهر اکبر خون‌جگر گردید زهرا آخر اکبر نوگل این گلستان استای خدا اکبر جوان است او سوی مقتل روان استبر سلیل مصطفی بیحد جفا شد از ستم فرق شریف او دوتا شدای فلک ای بیوفا آخر چرا شد مصطفی‌رااین‌جوان‌آرام جان استای خدا اکبر جوان است او سوی مقتل روان است

نوحه حضرت علی اکبر (صاعد اصفهانی)

نور دو چشم تر من اکبرم سوک تو آتش زده بر پیکرمتازه جوان میوه باغ دلم نعش ترا چون سوی خیمه برمای گل احمر علی لاله پرپر علیاکبرم ای نور دو چشم ترم رفتی و شد خاک غزا بر سرمنور دل و روشنی محفلم چشم براه تو بود خواهرمای گل احمر علی لاله پرپر علیاین دم آخر به من افکن نظر دیده گشا و بنگر بر پدرکز غم تو گشته چو خونین جگر وای که شد فرق تو شق‌القمرای گل احمر علی لاله پرپر علیبعد تو بابای پریشان تو ماند به جا و غم هجران توگو چه کند بعد تو با داغ تو مادر غمدیده نالان توای گل احمر علی لاله پرپر علیراحت جان روح روانم علی شبل نبی تازه جوانم علینور بصر قوت جانم علی رفت زتن تاب و توانم علیای گل احمر علی لاله پرپر علی

عالم همه مات از وفایت عباس (حجهٔ الاسلام والمسلمین معاونیان)

عالم همه مات از وفایت عباس مروه متحیّر از صفایت عباسبا آن که بحق جان جهان است حسین فرمود که جان من فدایت عباسعالم همه مات از وفایت عباس مروه متحیّر از صفایت عباسبا آن که بحق جان جهان است حسین فرمود که جان من فدایت عباس

سپهدار سقا (سرور اصفهانی)

شنیدستم، که عبّاس دلاور چو عطشان دید اطفال برادرچو دید از تشنگان،افغان و زاری ز جوی چشم خود کرد آب جاریچو دید از تشنگان، فریاد بسیار در آن هنگامه شد سقّا، سپهداردل انسان در آن دم، تاب می‌خواست که از آن تشنه، طفلی آب می‌خواستاز آن‌خواهش، که‌دل بی‌تاب می‌شد سراپا از خجالت، آب می‌شدندانم با دلی سرشار از احساس خداوندا، چه حالی داشت عبّاسبه امّیدی که تا شاید تواند به کام تشنگان، آبی رساندبه دریا دل زد آن سقّای نامی که آب آرد، به دفع تشنه کامیولی‌افسوس‌وافسوس‌وصد افسوس که شد سقّای طفلان، سخت‌مأیوسعدو، چون‌تیر،سوی‌مشک می‌ریخت سراپا، مشک با او، أشک می‌ریختسر و جان را به فرمان شرف داد به راه دوست، دستش را ز کف دادهمان طفلی که، آبش آرزو بود از آن پس، بر لبش نام عمو بودز داغش کودکان، در غم فسردند از این غم، آب را از یاد بردندغم‌مرگش، چو دایم درحضور است سزد دایم،اگر غمگین«سرور» است [۱۶] .

روزی که به خاک کربلا غوغا بود (سرور اصفهانی)

روزی که به خاک کربلا غوغا بود در بادیه، قحط آب، آتش زا بودعباس نکرد لب‌تر از شطّ فرات با این که به صحرای عطش، سقّا بودروزی که به خاک کربلا غوغا بود در بادیه، قحط آب، آتش زا بودعباس نکرد لب‌تر از شطّ فرات با این که به صحرای عطش، سقّا بود

دم بین راه عزاداران حضرت اباالفضل (صاعد اصفهانی)

ای اباالفضـل رشـیدالحق سـقایت کرده‌ای با دو دست و چشم خود از دین حمایت کرده‌ایمظلوم اباالفضل، مظلوم اباالفضل تشـنه لب رفتی به شطّ و تشنه لب باز آمدیتشنه کاما در جوانمردی حکایت کرده‌ای مظلوم اباالفضل، مظلوم اباالفضل

نوحه حضرت اباالفضل (صاعد اصفهانی)

میر سپاه منی پشت و پنـاه منیز چه نیائی حرم نور دو چشم ترمعزیز جان حسـین تاب و توان حسـینچشم‌براه تواست،برادرم کن‌شـتاب که‌داده بر کودکان‌سـکینه‌ام قول آباهل حرم را ببین در تعب و اضـطراب میر سپاه منی پشت و پناه منیکرد چه‌کس ازجفا دست‌تو از تن‌جـدا ز شـط برون آمـدی بـا لـب عطشـان چراسروقدت‌شد چرازتیـغ کین چاک‌چـاک ای مه هفت آسـمان چرا فتـادی بخاک‌آب نخوردی و هست چسم تـو در التهـاب میر سـپاه منی پشت و پنـاه منیچه جـای خفتن بـود بزیر این آفتـاب میر سـپاه منی پشت و پنـاه منیدیده خونین گشا بروی من کن نظر برادر خود ببین خسـته‌دل و خونجگراز آتش هجر خود مکن دلم را کباب میر سپاه منی پشت و پناه منیعزیز امالبنین نور دل حیدری ماه بنی هاشـمی سلیل پیغمبریمیان این خاک و خون بیشتر از این مخواب میر سپاه منی پشت و پناه منیمظهر جود و سخا توئی توئی اباالفضل ملجأ حاجات ما توئی توئی اباالفضلقتیل یا اباالفضل قتیل یا اباالفضل

نوحه حضرت اباالفضل العباس (صاعد اصفهانی)

گردیده غوغا از غم در افلاک دست اباالفضل افتاده، بر خاکشد حسـین تشنه لب بی‌یار و یاور پشت او بشکسته از داغ برادراو ندارد بعد از این سـردار لشکر گردیده غوغا از غم در افلاک دست اباالفضل افتاده، بر خاکدر حرم از تشنگی اصغر کباب است نوگل باغ نبی در پیـچ و تاب اسـتپر ز خوناب جگر چشم رباب است گردیده غوغا از غم در افلاک دست اباالفضل افتاده، بر خاکاز عطش آل پیمبر بی‌قرارنـد کودکـان در خیمه‌هـا چشم انتظارنـدبیش از این تـاب عطش طفلاـن ندارنـد گردیـده غوغـا از غم در افلاک دسـت اباالفضل افتاده، بر خاک

نوحه حضرت اباالفضل (صاعد اصفهانی)

عبّاس نام‌آور من ز شط نیامـد فرمانـده لشـکر من ز شط نیامدسـکینه چون پرسد زمن چه شد عمویم در پاسخ آن تشـنه لب به او چه گویمعباس نام‌آور من ز شط نیامـد فرمانـده لشـکر من ز شط نیامدآمـد صدای یا اخا به گوش جانم از این صدا رفت از کفم تاب و توانمعباس نام‌آور من ز شط نیامد فرمانده لشـکر من ز شط نیامدشد کشته عباس علی، سر خیل احرار در راه حق دست و علم، افتاد، برادرعباس نام‌آور من ز شط نیامد فرمانده لشـکر من ز شط نیامدبی یار و یاور شد حسین، ای دیده خون‌بار بی‌میر لشکر شد حسین، ای دیده خون‌بارعباس نام‌آور من ز شط نیامد فرمانده لشکر من ز شط نیامد

فریاد عشق مدح حضرت علی اصغر (خاسته)

شیرخوار شهر شورآباد عشق دارد از مستی به لب فریاد عشقهست از گهواره‌اش شوری بلند می‌پرد از جا همی همچون سپنددر کویر تشـنگی عطشان گلوست پسـته‌اش جویای پستان سبوستپنجه بر پستان مادر می‌زند خانه میثاق را در می‌زندگرچه در قنداقه‌ای پیچیده است هفت شـهر عاشـقی را دیده استهست در شش‌ماهگی‌سردار عشق رشته قنداقه او دار عشقلب ندارد گرچه بهر گفتگو دوست را لبّیـک گویـد باگلومی کنـد دشـمن دون عرصه تنـگ دست‌و پا بسته چوآیـد سوی‌جنگیارب این نوزاد نیکو زاد کیست عشق را این بهترین استاد کیستآری این سرباز کوچک اصغر است سبط اصغر را دلیل اکبر استاز گلوی نازک نوزاد عشق تا قیامت «خاسته» فریاد عشق

دم بین راه عزاداران: حضرت علی اصغر (صاعد اصفهانی)

شهزاده اصغر بی‌تاب و مضطر(۲)بالای دست شاه دین لب تشنه جان داد نوباوه اصغر جان سپرد از ظلم و بیداداز ظلم و بیداد لب‌تشنه جان داد (۲)حلق علی اصغر زکین شد پاره پاره از چشم گردون در غمش ریزد ستاره

نوحه حضرت علی اصغر (صاعد اصفهانی)

علی اصغر رود میدان تنش سوزان لبش عطشانعلی اصغر زگهواره که هست از تشنگی بی‌تابدهدپاسخ به هل ناصر رود عطشان سوی میدانعلی اصغر رود میدان تنش سوزان لبش عطشانسکینه با پدر گفتا علی اصغر شده بی‌تابنمی‌باشد به خیمه آب ببر او را سوی جانانعلی اصغر رود میدان تنش سوزان لبش عطشانشده در خیمه‌ها غوغا غوغا ألم غوغا کند آن جارباب خسته دل از غم کند شیون بود گریانعلی اصغر رود میدان تنش سوزان لبش عطشانسکینه گفت و با طفلان علی اصغر شده سیرابنمی‌باشد دگر بی‌تاب پدر برگشته از میدانعلی اصغر رود میدان تنش سوزان لبش عطشان

نوحه عزاداران علی اصغر (سبک شبانگاهان، صاعد اصفهانی)

علی اصغر با شه خوبان می‌رود میدان با لب عطشانعلی اصغر می‌رود میدان لب عطشان می‌شود قربانگل پرپر، لاله احمر آخرین حجّت، می‌رود میدانرود میدان تشنه و عطشان بهر جانبازی در ره قرآنعلی اصغر در منا آمد تا براه دوست جان کند قربانعلی اصغر می‌رود میدان لب عطشان می‌شود قربانناواپرداز آخرین سرباز می‌شود قربان در ره جانانفغان ز آندم کان شه عالم حلق اصغر دید لاله‌ای جوشانز غم گردید چشم شه پرخون اشک او جیحون سینه‌اش سوزانعلی اصغر می‌رود میدان لب عطشان می‌شود قربانبگفت از تو کودک بی‌تاب شد عجب سیراب حنجر عطشانزدی آتش ای گل نازم بر دل و جانم از لب خندانچه کرد از کین تیر زهرآگین با گلوی تو ای مه تابانعلی اصغر می‌رود میدان لب عطشان می‌شود قربانچه کس جز این بی‌وفا مردم جور و ظلم اینسان کرده با مهمانسر دوشم نازنین نوشم زیب آغوشم شد بخون غلطانز دل «صاعد» از غم اصغر روز و شب دارد ناله و افغانعلی اصغر می‌رود میدان لب عطشان می‌شود قربان

نوحه حضرت علی اصغر (صاعد اصفهانی)

اصغر اصغر اصغر ای تشنه لب و عطشانگردیده بخون غلطان غنچه پرپر ای علی اصغرای نور امید من ای طفل شهید مندر خیمه به گهواره بودی ز عطش بی‌تاب اینک سردست باباز ناوک جانسوز آن حرمله خونخوار گشتی تو عجب سیراباصغر اصغر اصغر ای تشنه لب و عطشان گردیده بخون غلطانغنچه پرپر ای علی اصغرای نور امید من ای طفل شهید منهم‌خواهر محزونت تا بار دگر بیند آن چهره ماه توهم مادر دلخونت در خیمه به صد امید بنشسته به راه تواصغر اصغر اصغر ای تشنه‌لب وعطشان گردیده بخون غلطانغنچه پرپر ای علی اصغرای نور امید من ای طفل شهید مناز ظلم و جفای خصم برآل رسول اللّه ای کودک ماه مندر هردوجهان باشد قنداقه خونینت شایسته گواه مناصغر اصغر اصغر ای تشنه‌لب وعطشان گردیده بخون غلطانغنچه پرپر ای علی اصغرای نور امید من ای طفل شهید من

نوحه حضرت علی اصغر، زبان حال امام حسین (علیرضا مهرپرور)

غنچه نشکفته شده پرپرم – اصغرم نور دل و چشم ترم اصغرم – اصغرمعلی علی اصغرم علی علی اصغرمکودک مظلوم شهیدم علی

چسان تو را ره سوی خیمه برم – اصغرمعلی علی اصغرم علی علی اصغرمبه خیمه با حال حزین چشم تر چشم به راه تو بود خواهرم – اصغرمعلی علی اصغرم علی علی اصغرممنتظرت نشسته با حال زار سکینه آن دختر غم پرورم – اصغرمعلی علی اصغرم علی علی اصغرمبه نزد آن مادر خونین جگر با گلوی پاره تو را چون برم – اصغرمعلی علی اصغرم علی علی اصغرم

نوحه حضرت علی اصغر، زبان حال رباب (علیرضا مهرپرور)

ای نور دلم اصغر شمع محفلم اصغر نشکفته گلم اصغررفتی از برم، کودک مه پاره خداحافظ رفتی از حرم، زینت گهواره خداحافظای کودک عطشانم آرام دل و جانم بنگر چه پریشانمرفتی از برم، کودک مه پاره خداحافظ رفتی از حرم، زینت گهواره خداحافظای ماه شبم اصغر ای تشنه لبم اصغر بین در تعبم اصغررفتی از برم، کودک مه پاره خداحافظ رفتی از حرم، زینت گهواره خداحافظای رضیع بی‌شیرم کرده غم تو پیرم از داغ تو می‌میرمرفتی از برم، کودک مه پاره خداحافظ رفتی از حرم، زینت گهواره خداحافظبا تو آمدم اصغر از دیار پیغمبر بی‌تو چون روم دیگررفتی از برم، کودک مه پاره خداحافظ رفتی از حرم، زینت گهواره خداحافظ

مرثیه وداع (بسمل رامسری)

ای سرور دین، شهِ شهیدان، ای یاور باوفای زینب از بهر خدا مرو بمیدان، بنشین سر دیده‌های زینبای معنی والضّحی والنُّور، مشکاةُ رُخ تو آتش طُور بر قامت خستگان رنجور، داوری دَمَت شفای زینبای نیّر اعظم جهانتاب، وِی تسلیه‌بخش قلب احباب وی لَعْل لبت عقیق نایاب، ای دُرّ گرانبهای زینبای هم‌سخن کلیم عِمران، وی همنفس مسیح دُوران تعقیب فریضه، سَبحه جان، شد ذکر لَبت ثنای زینبگر تو روی ای شه شهیدان، تنها به میان قوم عُدوان بینم اگرت بخاک غلطان، بر عرش رسد صدای زینبکُن رحم بحال ما غریبان، ای مرهم زخم غم نصیبان غیر از تو معین در این بیابان، نامانده کسی برای زینبرفت اکبر نوجوان ناشاد، با قامت همچو سَرو آزاد بُودم بجهان از این بسی شاد، گردد قد او عصای زینبقاسم زده حجله از پی سور، با شاهِدِ حور خانه گور گردید حنا یَدَل به کافور، در حجله کدخدای زینباز پیر و جوان و خُرد و اکبر، نامانده یکی پناه بر سر در سوک عزای شش برادر، نیلی شده این قبای زینببس کُن تو حدیث جُور اعدا، ای بسمل نامراد شیدا ای صدرنشین شاخ طوبی، ای مرغ سُخن سرای زینب [۱۷] .

نوحه سوگواری آتش زدن خیمه‌ها عصر عاشورا (سبک مادر بیا، مادر بیا) (صاعد اصفهانی)

غوغا ببین در کربلا آن قوم بی‌شرم و حیاآتش زدند برخیمه‌ها یا مصطفی یا مصطفیای خدا این خیام از آل طاهاست نور چشم نبی علی در آن‌جاستدر خیمه زین العابدین با درد و بیماری قرینزینب پریشان و حزین در بند محنت مبتلایامصطفی یامصطفی ای خدا این خیام از آل طاهاست نور چشم نبی علی در آن‌جاستوای دل اهل حرم کز شدت رنج و المنالان در آن صحرای غم سرگشته در دشت بلایامصطفی یامصطفی ای خدا این خیام از آل طاهاست نور چشم نبی علی در آن‌جاستدر سایه هر بوته خار افتاده طفلی گلعذاراز تشنه کامی بی‌قرار آهش دوا اشکش غذایامصطفی یامصطفی ای خدا این خیام از آل طاهاست نور چشم نبی علی در آن‌جاست

نوحه وداع امام حسین با خواهر بزرگوار روز عاشورا (صاعد اصفهانی)

ای خواهر غمخوارم ای یار فداکارمن عازم میدانم جان تو و طفلانمای در همه جا یارم ای اسوه احرارمای تیغ زبان تو ای نطق و بیان توحامی و گواه من پوینده راه منای نور دل حیدر کن رخت عزا دربرمن عازم میدانم جان تو و طفلانمن سنّت احمد را آئین

محمّد رااسلام و امامت را ایثار و کرامت رابا عشق و فداکاری کردم ز وفا یاریاینک توئی ای خواهر بر کربلا رهبرمن عازم میدانم جان تو و طفلانمای فخر بشر زینب ای زینت و زین ابتو دختر زهرائی پرورده طاهائیتبلیغ و رسالت را ایثار و شهادت رااى وارث پیغمبر این ره تو به پایان برمن عازم میدانم جان تو و طفلانم

نوحه شام غریبان تشریف فرمایی حضرت فاطمه در قتلگاه و زبان حال آن حضرت با نور دیده‌گان خود (صاعد اصفهانی)

ای شیعه گردید شام غریبان بشنو صدای‌جانم حسین جانزهرای اطهر با چشم گریان در قتلگاه شاه شهیدانپیوسته گوید با آه و افغان مظلوم مادر جانم حسین جانای شیعه گردید شام غریبان بشنو صدای‌جانم حسین جانبرخیز و بنگر جد کبارت با من علی را بین در کنارتآمد برادر بهر زیارت غمگین و محزون زار و پریشانای شیعه گردید شام غریبان بشنو صدای‌جانم حسین جانمادر که بُبْرید از تن سر تو کو دست و چون شد انگشتر تودر خون که غلطاند این پیکر تو ای غرقه در خون با جسم عریانای شیعه گردید شام غریبان بشنو صدای‌جانم حسین جانچون پیکر تو گردیده صد چاک افتاده عریان جسم تو بر خاکجای تو باشد بر چشم افلاک مهر جهان‌تاب هست از تو تابانای شیعه گردید شام غریبان بشنو صدای‌جانم حسین جانامشب چه سازد زینب خدایا با آل یاسین با نجل طاهابا اینهمه غم با این بلاها تنها و تنها دراین بیابانای شیعه گردید شام غریبان بشنو صدای‌جانم حسین جانقومی بد آئین خلقی ستمگر آوخ که کشتند از تیغ و خنجرفرزند پاکِ، ساقی کوثر با این دجله با لعل عطشانای شیعه گردید شام غریبان بشنو صدای‌جانم حسین جان

نوحه قتلگاه زبان حال حضرت سکینه (صاعد اصفهانی)

گویم کدامین غم بابا برایت زد خصم دون آتش بر خیمه‌هایتای پیکر صد چاک گریم برایت ای کشته بی‌سر جانم فدایتبابا حسین جان بابا سرت کو انگشت ناز و انگشترت کوبعد از تو ای بابا بر ما جفا شد رنج و بلا ما را قوت و غذا شدزین قوم غارتگر از بس ستم دید سرگشته در هامون آل عبا شدبابا حسین جان بابا سرت کو انگشت ناز و انگشترت کوبابا سکینه شد بعد از تو گریان چون کودکان تو لب تشنه عطشاناز وحشت آتش یکسر نهادند هر یک به یک سویی سر در بیابانبابا حسین جان بابا سرت کو انگشت ناز و انگشترت کوبابا چه سنگین دل بر تو جفا کرد رأس شریفت را از تن جدا کردآن بیحیا از کین کرد آن چه را کرد امّا بمیرم من عطشان چرا کردبابا حسین جان بابا سرت کو انگشت ناز و انگشترت کوبابا مرا بردند بهر اسیری با ضربه سیلی با تازیانهفریاد از این دشمن وای از یتیمی بعد از تو ما را کشت رنج زمانهبابا حسین جان بابا سرت کو انگشت ناز و انگشترت کو

نوحه قتلگاه زبان حال حضرت زینب (صاعد اصفهانی)

این گل و آن گل ببویم تا گل خود را بجویمای خدا این پیکر پاک حسین است ای‌خدااین مصطفی‌را نور عین‌استاین گل و آن گل ببویم تا گل خود را بجویمگرحسین‌است‌ازچه‌برتن سر ندارد ای خدا کس این ستم باور نداردا‌ین گل و آن گل ببویم تا گل خود را بجویمای خدا نور هدی را سر بریدند نور چشم مرتضی را سر بریدنداین گل و آن گل ببویم تا گل خود را بجویمای خدا دست ستم بر ما گشودند نوگلان مرتضی پرپر نمودنداین گل و آن گل ببویم تا گل خود را بجویم

زآن روی نمود زینب نیک خصال (اختر طوسی)

زآن روی نمود زینب نیک خصال تشبیه سر برادرش را بهلالکان سرچو هلال بر سر نیزه خصم انگشت‌نما شد ز جنوب و ز شمالزآن روی نمود زینب نیک خصال تشبیه سر برادرش را بهلالکان سرچو هلال بر سر نیزه خصم انگشت نما شد زجنوب و

زشمال

نوحه دروازه کوفه (صاعد اصفهانی)

فرزند زهرا حسین با یار و یاور افتاده در کربلا صد پاره پیکرمظلوم حسین جانم مظلوم حسین جان مظلوم حسین جانم مظلوم حسین جاندر کوفه با کوفیان زینب به افغان گفت از ستم کشته شد فرزند قرآنمظلوم حسین جانم مظلوم حسین جان مظلوم حسین جانم مظلوم حسین جانکوفه پر از شور و شین شد واحسینا بر نیزه رأس حسین شد واحسینامظلوم حسین جانم مظلوم حسین جان مظلوم حسین جانم مظلوم حسین جانمحزونه زینب زغم شد زار ومضطر چون بر سر نیزه دید رأس برادرمظلوم حسین جانم مظلوم حسین جان مظلوم حسین جانم مظلوم حسین جان

ای روی تو چون مه دو هفته (تابش اصفهانی)

ای روی تو چون مه دو هفته وی لعل تو غنچه شکفتهرخسار تو همچو آیه نور روشن ز رخ تو وادی طورمرآت جمال کبریائی آغشته بخاک و خون چرائیخاکستری از چه گشته رویت پرخون ز چه شد رخ نکویتشایسته کوه طور بودی دیشب ز چه در تنور بودیبا آن که برخ مه تمامی انگشت نمای خاص و عامیای ماه من ای هلال زینب بنگر ز وفا بحال زینبهرگز نَبُد اینچنین گمانم کز بعد تو در جهان بمانماین فاطمه طفل خردسال است از مرگ پدر شکسته بال استاندر غم هجر تو گرفتار سرگشته هر دیار و بازاربگشای لب و تکلّمی کن بر چهره او تبسّمی کنرخساره اگر بدو نمائی باشد که غم از دلش زدائی

نوحه عزاداران شب سوم حضرت امام حسین (محمد حیاتبخش (حیات))

امشب عزای سوم شاه شهیدان است عالم پریشان استگشته سیه پوش از برایش عرش یزدان است عالم پریشان استتن پاره پاره بر زمین، سر برفراز نی خیل زنان از پیزینب اسیر و قافله سالار طفلان است عالم پریشان استامشب عزای سوّم شاه شهیدان است عالم پریشان استمانند قرآن پیکر مولای مظلومان روی زمین عریانغرقاب خون پیراهنش در چنگ عدوان است عالم پریشان استامشب عزای سوم شاه شهیدان است عالم پریشان استامشب ببالین حسین بنشسته پیغمبر زهرا زند بر سرآدم جگر خون، حضرت حوا در افغانست عالم پریشان استامشب عزای سوم شاه شهیدان است عالم پریشان استگه بر سنان گاهی شود بر دیر نصرانی آن رأس نورانیگه در تنور خولی بیدین و ایمان است عالم پریشان استامشب عزای سوم شاه شهیدان است عالم پریشان است

نوحه روز هفتم سید مظلومان حضرت امام حسین (محمد حیاتبخش)

روز هفت عزای حسین است شیعه در ماتم و شور و شین استهر کجا بگذری شور و غوغاست هفتم قتل فرزند زهراستنغمه وا حسین واحسیناست اشک غم جاری از هردو عین‌استروز هفت عزای حسین است شیعه در ماتم و شور و شین استدر عزا خاتم المرسلین است حضرت فاطمه دل غمین استنوحه‌گر جبرئیل امین است هفته سرور نشأتین استروز هفت عزای حسین است شیعه در ماتم و شور و شین استشیعه را خاک محنت بسر شد در جنان خونجگر بوالبشر شدروز جانسوز نوع بشر شد دیده تر شاه بدر و حنین استروز هفت عزای حسین است شیعه در ماتم و شور و شین است

سلام به حضرت سجاد (صاعد اصفهانی)

سلام ما به اشک بی‌شمار تو سلام ما به قلب داغدار توسلام ما به گریه دمادمت سلام ما به سینه پر از غمتسلام ما به سوز و آه هر

شبت سلام ما به درد جسم پر تبتسلام ما به خون پاک جای غل به آن شکفته زخمهای همچو گلسلام ما به باب بی‌قرین تو سلام ما به زینب حزین توسلام ما به آبیار کربلا به آن دو دست گشته از بدن جداسلام ما به تشنگان کربلا سلام ما به کشته‌های نینواسلام ما به فرق پاک اکبرت سلام ما به خون حلق اصغرتسلام ما به رأس انور حسین به لاله‌های سرخ پرپر حسینسلام ما به قبر بی‌چراغ تو سلام ما به قلب پر زداغ تو

نوحه شهادت امام زین العابدین (صاعد اصفهانی)

زهرا حزین از قتل زین‌العابدین است شال عزا بر گردن روح‌الامین استسرت سلامت یا حجهٔ اللّه در این مصیبت آجرک اللّهتنها نباشد حضرت باقر عزادار عالم عزادار امام چارمین استسرت سلامت یا حجهٔ اللّه در این مصیبت آجرک اللّهفرزند زهرا کشته از زهر جفا شد او کشته از جور هشام بی‌حیا شدمسموم زهر آن مظهر ذات خدا شد غمگین نبی، دلخون علی،زهرا حزین استسرت سلامت یا حجهٔ اللّه در این مصیبت آجرک اللّهیا مصطفی نور دو چشمت گشت مسموم زین‌العبادت کشته شد مظلوم مظلوماز این مصیبت باقرت محزون و مغموم در ماتم بابای خود با غم قرین استسرت سلامت یا حجهٔ اللّه در این مصیبت آجرک اللّه

آبروی عشق (پناه اصفهانی)

تنها نه همچو شمع به پایت گریستم هر جا که دست داد برایت گریستمدر کربلای عشق تو دوشینه یک فرات ای جان تشنه‌ام به فدایت گریستمهر جا که دار تشنه لبی پیش یار جان بر کشتگان کربلایت گریستمدر شام هجر از دل تنگ خرابه‌ام هی ناله کردم و به عزایت گریستمهر جا که مرغ نوحه‌سرا نوحه کرد سر پرپر زدم من و به هوایت گریستمدر راه شام همره یک کاروان اسیر بر آن سر زجسم جدایت گریستمهر کس به سینه میزد و میگفت یا حسین همراه او به زیر لوایت گریستمزمزم شدم ز گریه سر کوی ماتمت دل سعی کرد و من به صفایت گریستمای تشنه لب که آبروی عشق خون توست بر خون تو به خون خدایت گریستمفردا که هیچ جز غم عشقت نمی‌خرند شاها گواه باش برایت گریستمای دیده خفته بودی و من از دل (پناه) در ماتم حسین به جایت گریستم

مرثیه زبان حال حضرت رقیه (صاعد اصفهانی)

چه شد که عمه پدر از سفر نمی‌آید چه شد که هیچ خبر از پدر نمی‌آیدمگو که گریه مکن در فراق روی پدر که صبر از من غمدیده بر نمی‌آیدمگو بخواب و به هم چشمهای خود بگذار که غیر گریه‌ام از چشم‌تر نمی‌آیدتحمّل غم بابا مجو ز من عمّه صبوری از من دلخون دگر نمی‌آیدرسیده است بلب جان من زغصّه و غم شب فراق مگر عمّه سر نمی‌آیدچنان فراق پدر خسته کرده است مرا که دیگرم نفس از سینه بر نمی‌آیداز آن دو چشم‌تر من نمی‌رود در خواب که یاد دوریش از دل بدر نمی‌آیدچنان جمال پدر نقش بسته در نظرم که غیر مهر رخش در نظر نمی‌آیدمرا به جانب او کن روانه ای عمّه از این سفر پدر من اگر نمی‌آید

نوحه سوگواری حضرت رقیه (موزون اصفهانی)

در خرابه شام دختری سه ساله از غم پدر بود گرم آه و نالهگفت عمّه جان زینب می‌روم سفر امشبآه از این جدائی عمه در خرابه تا به کی نشینمباب من نیامد تا رخش ببینم من که عمّه جان مُردمبس غم پدر خوردم آه از این جدائیدیده‌ام ندارد، خواب راحت امشب قلب من گرفته، بی‌نهایت امشبفرقت رخ بابم برده طاقت و تابمآه از این جدائی عمّه جان غریبی، کرده بی‌قرارمطوئیا که دیگر، من پدر ندارم بی‌گمان در این ویرانعمّه می‌سپارم جان آه از این جدائیعمّه جان من امشب زار و ناتوانم ای خدا بیاید باب مهربانمجا دهد در آغوشم غم شود فراموشمآه از این جدائی

مرثیه اربعین سید مظلومان حضرت امام حسین (صاعد اصفهانی)

حدیث کربلا غم آفرین است ببار ای چشم فصل اربعین استبنال ای دل که وقت بی‌قراری است بهار گریه و هنگام زاری استگذشتِ لحظه‌ها را مغتنم دان ز گریه داد خود امروز بستانز دل برکش پیاپی، ناله‌ها را برافروزان چراغ لاله‌ها رااز آن روزی که خونین نیناشد شقایق پوش دشت کربلا شداز آن روزی که گل‌های پیمبر بدشت کربلا گشتند پرپرچه روزان و شبان طی کرد زینب که شب‌بدتر زروز و روزش‌از شبهمه درد و همه رنج دمادم مصیبت در مصیبت غم پی غماگر اندوه زینب را بدانی به جوی چشم خود سیلاب رانیچهل‌روز است زینب داغدار است دلش‌خون و دوچشمش‌اشکباراستبخوان‌ایدل‌که‌وقت‌روضه خوانیست ببار ای چشم گاه درفشانیستبلاکش، خون جگر، غمدیده زینب به خون غلطان برادر دیده زینببیار ای اشک کاید زینب از شام قدش خم سینه‌اش مجروح آلامدلش از کوفه و از شام پرخون ز اندُه دیده‌هایش رود جیحونغم و اندوه بارد از نگاهش به دل آتش فتد از سوز آهشبروز اربعین چون آل یاسین فرود آمد در آن صحرای خونینسرخاک حسین تا زینب آمد زغم صد بار جانش برلب آمدسکینه بر دل از غم داشت الماس چو آمد خونجگر بالین عبّاسچهل روز است اصغر کرده لالا بروی سینه مجروح بابارباب خسته دل باور ندارد که دارد شیر لیک اصغر نداردچو بالین پدر سجّاد آمد تمام رنجهایش یاد آمدهم‌آوای نوای جمله ذرّات بنالیدند سکّان سماواتزمین کربلا چشم جهان است زیارتگاه و کوی عاشقان استدر این صحرا تجلیگاه طور است زمین و آسمان لبریز نور استتجلّی کرده اینجا طور در طور تجلّی در تجلّی نور در نورقلم «صاعد» در این غم چون نگرید عجب گر دیده تو خون نگرید

دم بین راه مخصوص اربعین (صاعد اصفهانی)

اشاره

شیعیان اشک بریزید که هنگام عزاست اربعین شه دین تشنه لب کرببلاستاربعین آمد و شد فصل غم و شیون و شین جابر آمد به صد افغان بسر قبر حسین

نوحه عزاداری روز اربعین سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیرضا مهرپرور)

شد اربعین شاه دین ای زمین کربلازینب ز شام آمد غمین ای زمین کربلاگوید بصد شور و نوا ای زمین کربلادیدی چه شد آل عبا ای زمین کربلا-من آمدم از شام غم ای زمین کربلابا قامتی از غصه خم ای زمین کربلاچه شد چه شد حسین من ای زمین کربلاضیاء هر دو عین من ای زمین کربلا-(کو اکبرم کو اصغرم ای زمین کربلا-) [۱۸] .(کو تشنه‌لب برادرم ای زمین کربلا)کو قاسم و کو جعفرم ای زمین کربلاکو لاله‌های پرپرم ای زمین کربلاکو آن نگهبان حرم ای زمین کربلاکو آن عزیز مادرم ای زمین کربلا-کو ساقی نخورده آب ای زمین کربلا-کو نور چشم بو تراب ای زمین کربلا-من با رقیّه رفته‌ام ای زمین کربلا-بی او غمین برگشته‌ام ای زمین کربلاآمد امام الساجدین ای زمین کربلاآشفته حال و دل غمین ای زمین کربلاآمد سکینه خونجگر ای زمین کربلا-بر تربت پاک پدر ای زمین کربلاگوید چه شد بابای من ای زمین کربلاآن مونس غم‌های من ای زمین کربلاآمد رباب خسته جان ای زمین کربلابالین اصغر بافغان ای زمین کربلاخاک عزا کند به سر ای زمین کربلاگوید همی پسر پسر ای زمین کربلا

حدیث کربلا (صاعد اصفهانی)

از غم شاه شهیدان پای تا سر سوختیم زد غمش آتش به جان و چون سمندر سوختیمگاه از این محنت، که چون شد با لب عطشان شهید بر سر شطّ روان فرزند کوثر سوختیمگاه از داغی که لیلای حزین بودش به دل گه ز حال شاه دین بالین اکبر سوختیمگاه از سوزی که بُید در ناله زار رباب گاه از ظلمی که شد بر حلق اصغر سوختیمگاه از این غم که چون افتاد دستش از بدن چون ز زین افتاد عبّاس دلاور سوختیمواىِ ما از حال زینب اندر آن دشت بلا کز غم او در عزای شش برادر سوختیمخیمه آل عبا و آتش آل یزید؟ سوختیم از ظلم این قوم ستمگر سوختیمگفته‌اند از آب آتش می‌شود خاموش آه این چه غم باشد که ما از دیده تر سوختیمهر حدیث کربلا از دیگرش جانسوزتر شرح جانسوزی بود بس کن سخنور سوختیمکم نشد (صاعد) ز ما یک لحظه شوق سوختن ز اشتیاق کربلایش گر مکرر سوختیم

تشکر و قدردانی

ابتدا خداوند عزوجل را شاکر و سپاسگزارم که توفیق تألیف این مجموعه را به این حقیر عطا فرمود، بعد از سرور و مولایم حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام ممنونم که افتخار جمع‌آوری این کتاب را به این ناچیز مرحمت فرمودند.در خاتمه از کسانی که با این کم‌ترین ذاکر آستان مقدس حسینی(ع) همکاری صمیمانه داشته‌اند مخصوصاً شعرای گرانقدر اصفهان جناب استاد صاعد، جناب استاد سرور و جناب استاد صحّت، همچنین از شاعر بزرگوار جناب آقای حاج محمّد قدسی، تشکر و قدردانی می‌نمایم. از خدای متعال توفیق روزافزون در جهت نشر فرهنگ غنیّ شیعی و خدمت به خاندان رسالت و امامت علیهم‌السلام و تبعیّت از آن بزرگواران را برای همگان مسئلت می‌نمایم. والسلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاتهاوّل ذیحجه ۱۴۲۱۷ اسفندماه ۱۳۷۹اصفهان – علیرضا مهرپرور

پاورقی

[۱] به امام سجاد(ع) و امام باقر(ع) چه گذشت، ص ۴۴، تألیف آقای سیّد محمّد حسن موسوی کاشانی.

[۲] دیوان صابری همدانی، ص ۳۴۳ – ۳۴۵.

[۳] مصیبت‌نامه صغیر اصفهانی، ص ۱۹۴.

[۴] هفتاد و دو شقایق، ص ۹۸.

[۵] هفتاد و دو شقایق، ص ۹۸.

[۶] هفتاد و دو شقایق، ص ۹۶ – ۹۴.

[۷] کسائی مروزی، زندگی، اندیشه و شعرا، تألیف و تحقیق دکتر محمّد امین، ۲ – ۶۵.

[۸] سفینه‌های نور، ص ۱۲.

[۹] هفتاد و دو، شقایق، ص ۹۸ – ۹۶.

[۱۰] بزم سرور نام یکی از انجمن‌های ادبی اصفهان است که رئیس این انجمن استاد سرور اصفهانی می‌باشند.

[۱۱] دیوان وفائی شوشتری، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

[۱۲] اندیشه‌های سیّار، ص ۲۳۰ – ۲۳۱.

[۱۳] اندیشه سیّار، ص ۲۳۷ – ۲۳۸.

[۱۴] دیوان متین اصفهانی، ص ۴۳۴ – ۴۳۵.

[۱۵] گلبانگ سرور، ص ۷۸ – ۷۹.

[۱۶] گلبانگ سرور، ص ۷۲ - ۷۳.

[۱۷] کتاب بسمل رامسری، ص ۲۳ - ۲۴.

[۱۸] اشعار در پرانتز از این حقیر نمی‌باشد (مؤلف).

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹